

شماره ی ۲۴
۲۹ فروردین ماه ۱۳۸۹

نوزدهمین سالگرد
ترور دکتر
عبدالرحمن برومند



دعوت ایران از
بان کی مون برای ورود
به شورای حقوق بشر
است

درخواست زندانیان سیاسی ایران برای بازدید نمایندگان سازمان ملل از زندان ها



مهدی کروی:

پروژه برخورد خشونت آمیز با مردم شکست خورده است

مشت نمونه ی خروار

سه هزار کارگر بوده ایم، ۲۰۰ نفر مانده

سخنرانی - گفتگو

با صاحب نظران و حامیان جنبش
سبز در هامبورگ

روز جهانی کارگر ، روز پشتیبانی از
جنبش آزادیخواهان مردم ایران و
همبستگی با سندیکاهای مستقل کارگری



عیسی سحرخیز از دو اتهام تبرئه شد

تایید بازداشت دو هنرمند مدافع حقوق بشر پس از یکماه

وضعیت نامساعد جسمی یک فعال حقوق بشر در بند

محکومیت محمد نوری زاد به سه و نیم سال حبس تعزیری و پنجاه ضربه شلاق

هژیر کردنژاد به دو سال حبس محکوم شد

توقیف و پلمب دفتر سخن تازه اصلی ترین نشریه اصلاح طلبان استان کرمان

بازداشت در اعتراضات روز ۱۸ تیر ۱۳۸۸

ارسال پرونده شیوا نظر آهاری به شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب

مقالات و مصاحبه ها در این شماره :

۱۲	وزن و اعتبار عرفی گرایبی و اصلاح طلبی در برون و درون حاکمیت خسرو باقرپور
۱۴	سیر میانی شکل گیری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) گفتگوی تلاش آنلاین با بهروز خلیق
۱۷	ایدئولوژی شیطانی حسین نقاشی
۱۸	تاوان شعور برای کاوه کرماشانی عارف نادری
۱۸	حکمت استغنا و خصلت سبز بودن داریوش محمد پور
۱۹	آخرین حلقه بی اعتباری حاکمیت یکدست شهرام رفیع زاده

سروده ها:

شهبلا بهار دوست ، ماندانا زندیان

حسین شرنک

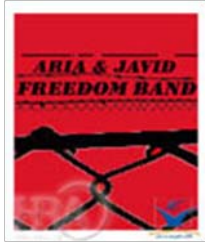
دمکراسی و آزادی زمانی به ثمر می رسد که فضای شکوفایی و رشد اندیشه ها در جامعه مان پدید آید. ما باید یاد بگیریم تا با احترام متقابل به دگر اندیشان با هم وارد دیالوگ شویم و در جهت ارتقاء جامعه و رسیدن به آنچه که خواهانش هستیم تلاش کنیم. حذف دیگران و نادیده گرفتن خواسته های آنان ثمری جز پیشروی استبداد ندارد. با آگاهی به نیازهای جامعه و جدی گرفتن خواسته های خلقها در کشورمان و فراهم آوردن امکانات یکسان برای رشد کودکانمان و برابری اجتماعی و حقوقی زنان و مردانمان است که به ایرانی آباد و آزاد خواهیم رسید.

با سپاس از همکاری سایت اخبار روز

www.akhbar-rooz.com

خبرها

تایید بازداشت دو هنرمند مدافع حقوق بشر پس از یکماه



خبرگزاری هرانا - دستگاه قضایی-امنیتی پس از گذشت بیش از یکماه از بازداشت دو فعال حقوق بشر، با پیگیری مستمر خانواده ها سرانجام بازداشت آنان را تایید کرد.

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، نیروهای امنیتی امیر احسان تهرانی سخاوت و نیما گلزاری دو دانشجو و هنرمند را که در زمینه تولید موسیقی با موضوع حقوق بشر فعالیت کرده بودند را به ترتیب در تاریخهای 17 و 18 اسفندماه سال گذشته بدون اطلاع خانواده ها بازداشت و به نقطه نامعلومی منتقل کرده است.

این دو هنرمند بازداشت شده بعنوان همکاران سابق مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران پیش تر به تولید آثار هنری با مضمون دفاع از حقوق بشر پرداخته بودند.

سرانجام روز جاری مورخ 28 فروردین ماه خانواده این دو دانشجو موفق شدند از طریق دادستانی تهران مطلع شوند که فرزندان آنان در بازداشت و در زندان اوین به سر می برند.

لازم به ذکر است نیروهای امنیتی در تاریخ 11 اسفندماه سال گذشته و همزمان با آغاز موج گسترده بازداشت فعالان حقوق بشر، خاصه همکاران مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران برای بازداشت این افراد اقدامی ناموفق داشته اند.

وضعیت نامساعد جسمی یک فعال حقوق بشر در بند



خبرگزاری هرانا - شعله منصور، فعال حقوق بشر، که از تاریخ 17 اسفندماه سال گذشته در پی یورش های سازمان یافته دستگاه امنیتی به فعالان حقوق بشر در بازداشت به سر می برد، وضعیت جسمی نامساعدی دارد.

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، شعله منصور از همکاران سابق مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، به علت ابتلا به نوعی بیماری خونی و همچنین آنفولانزای حاد در وضعیت بسیار بد جسمی بسر می برد.

خانواده ی وی تا کنون دوبار موفق به ملاقات با این زندانی شدند و وضعیت جسمانی فرزندشان را بسیار بد توصیف کرده اند.

اتهام این فعال حقوق بشر، تبلیغ علیه نظام عنوان شده است و پرونده ی وی نیز به شعبه ی ۳ بازپرسی دادسرای مستقر در زندان اوین ارسال شده است.

گفتنی است نیروهای امنیتی در ساعت 9 شب مورخ 11 اسفندماه با مراجعه به منزل بستگان خاتم منصور قصد بازداشت ایشان را داشتند که به علت عدم حضور نامبرده موفق به بازداشت وی نشدند. اما در تاریخ ۱۷ اسفندماه با یورش به منزل مسکونی اش در شهر تهران وی را بازداشت و روانه ی زندان اوین کردند.

درخواست زندانیان سیاسی ایران برای بازدید نمایندگان سازمان ملل از زندان ها

میزان: جمعی از زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ اوین در نامه ای به دبیرکل سازمان ملل خواستند تا در سفر آتی خود به ایران از بازداشتگاههای سیاسی و امنیتی و بند ۳۵۰ زندان اوین بازدید کرده و بصورت خصوصی با محکومان و زندانیان ملاقات و گفتگو کند.

به گزارش میزان خبر متن کامل این نامه که به نمایندگی از سوی سایر زندانیان با امضای عیسی سحرخیز ارسال شده است به شرح زیر است

عالیجناب بان کی مون

دبیر کل محترم سازمان ملل متحد

در شرایطی که رادیو و تلویزیون دولتی ایران سانسور همه جانبه ای را در برنامه های خبری خود اعمال می کند و دسترسی به کلیه روزنامه های کثیرالانتشار ایران بویژه نشریات متعلق به دگر اندیشان و اصلاح طلبان برای ما زندانیان سیاسی و مطبوعاتی محبوس در بازداشتگاههای امنیتی و بند ۳۵۰ اوین ممنوع است، اطلاع یافتیم که جنابعالی به دعوت دولت ایران طی روزهای آینده به تهران سفر خواهید کرد. حداقل درخواست ما بویژه گروه گسترده ای که در جریان انتخابات ریاست جمهوری ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ ایران و رویدادهای پس از آن به بهانه های واهی و اتهامهای ساختگی تهدید و دستگیر و محاکمه و زندانی شده اند این است که در جریان سفر خود به ایران از بازداشتگاههای سیاسی و امنیتی و بند ۳۵۰ زندان اوین بازدید نمایید و بصورت خصوصی با محکومان و زندانیان ملاقات و گفتگو کنید.

این اقدام فرصتی را فراهم می آورد تا جنابعالی بطور دقیق در جریان بخشی از موارد زیر پا گذاردن اصول اولیه آزادی، دموکراسی و عدالت و همچنین ابعاد گسترده نقض حقوق بشر بویژه موارد شاخص دوران دستگیری ها، بازجویی ها، تفهیم اتهامها و محاکمه های فرمایشی تحت فشارهای روحی و جسمی اخیر قرار بگیرید و از نزدیک با شرایط خاص بازداشتگاهها و زندانهای ایران بخصوص بند ۳۵۰ زندان اوین آشنا شوید.

با احترام فراوان

عیسی سحرخیز

۲۶/۱/۸۹

۲۰۱۰ آپریل ۱۵

عیسی سحرخیز از دو اتهام تبرئه شد



کمیته گزارشگران حقوق بشر - شعبه ۱۰۵۹ دادگاه کارکنان دولت، عیسی سحرخیز را از اتهام تبلیغ علیه نظام و نشر اکاذیب تبرئه کرد

این شعبه در سال ۸۷ سحرخیز را به طور غیابی به تحمل هفت ماه و یک روز حبس محکوم کرده بود. پس از بازداشت وی پس از وقایع مربوط به انتخابات سال گذشته، اجرای رای به وی ابلاغ شد در حالی که او در زندان به سر می برد.

با مراجعه وکلای این روزنامه نگار، نسرين ستوده و مینا جعفری به شعبه ۲ اجرای احکام دادسرای کارکنان دولت و اعتراض به رای مذکور، پس از چندین جلسه دادرسی، حکم مزبور نقض و رای بر برائت سحرخیز صادر شد.

شایان ذکر است پرونده مربوط به بازداشت سحرخیز در حوادث پس از انتخابات به شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب ارجاع شده است.

عیسی سحرخیز، روزنامه نگار و از بنیان گذاران انجمن دفاع از آزادی مطبوعات ایران روز جمعه ۱۲ تیرماه سال گذشته بازداشت شد.

توقیف و پلمب دفتر سخن تازه اصلی ترین نشریه اصلاح طلبان

استان کرمان



خبرگزاری هرانا - هفته نامه محلی سخن تازه استان کرمان پس از انتشار اولین شماره خود در سال جدید با حکم توقیف و پلمب دفتر تحریریه از سوی دادستان سیرجان روبرو شد.

به گزارش ادوارنیوز، فرج الله کارگر دادستان عمومی و انقلاب سیرجان در گفتگو با سایت دادگستری استان کرمان علت این دستور را چاپ مطالبی ساختارشکنانه در این نشریه عنوان کرده است.

کارگر در این گفتگو عنوان کرده است: در پی چاپ مطالبی ساختارشکنانه که در آن مطالبی بر علیه مسئولین عالی رتبه نظام نوشته شده بود، نشریه سخن تازه توقیف، دفتر آن پلمپ و مدیر مسئول و نویسنده مطلب به دادرسی احضار شدند. سایت دادگستری استان کرمان همچنین می نویسد: "بر پایه این گزارش چاپ مطالبی انتقادی به قلم زهرا امیرتیموری در خصوص نامگذاری سال ها از سوی مقام معظم رهبری موجب توقیف این هفته نامه محلی را فراهم آورده و اعتراض امام جمعه سیرجان و جمعی از مردم را به دنبال داشته است".

هفته نامه محلی نگارستان نیز خبر توقیف این نشریه را در صفحه اول خود آورده و در متن این خبر از قول مهدی محبان؛ مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی کرمان می نویسد: این نشریه پیش از این در چند نوبت تذکر شفاهی و کتبی از سوی این اداره کل دریافت کرده است. وی خاطر نشان می کند: پرونده این نشریه ضمن طرح در مراجع قضایی به هیئت نظارت مطبوعات ارسال خواهد شد و لایحه یی نیز در این زمینه تنظیم و به مراجع نظارتی ارسال می شود. گفتنی است بر اساس شنیده ها قرار بوده روز پنجشنبه، عده ای از معترضین به این نشریه در سیرجان به راهپیمایی بپردازند و توسط موتور جوش دفتر این نشریه را پلمب کنند که با دخالت نهادهای امنیتی ارز این حرکت جلوگیری به عمل آمده است. در مراسم نماز جمعه، امام جمعه این شهر از نمازگزاران خواست که آرامش خود را حفظ کنند. وی همچنین از دستگاههای قضایی و امنیتی خواست که با این نشریه برخورد قانونی کنند. وی تصریح کرد در صورت عدم برخورد قانونی مناسب از مردم می خواهد که خود جواب حرمت شکنی ها را بدهند.

نشریه سخن تازه در ویژه نامه نوروزی خود مصاحبه ای با همسر و فرزند احمد زیدآبادی انجام داد که این مصاحبه بازتاب قابل توجهی در سایت ها و رسانه های اینترنتی داشت. علاوه بر این چاپ عکس بزرگی از ندا آقاسلطان نیز در این نشریه در شماره نوروزی به همراه مطالب انتقادی دیگر حساسیت های زیادی را در مورد این نشریه برانگیخته بود. گر چه دلیل اصلی توقیف این هفته نامه محلی توهین به مقام رهبری در یک مقاله عنوان شده است، اما به نظر می رسد مضمون اصلی اصلاح طلبانه آن طی پنج سال دوران انتشار آن و درگیری های گسترده این نشریه با نهادهای اجرایی استان کرمان از اصلی ترین دلایل توقیف این نشریه منتقد هستند.

محکومیت محمد نوری زاد

به سه و نیم سال حبس تعزیری و پنجاه ضربه شلاق



خبرگزاری هرانا - صبح روز شنبه 28 فروردین ماه، محمد نوری زاد از سوی شعبه ی ۲۶ دادگاه انقلاب اسلامی به ریاست قاضی پیرعباسی به سه و نیم سال زندان همراه با پنجاه ضربه شلاق محکوم شد. این حکم به وکیل نوری زاد، آقای علیزاده طباطبایی ابلاغ شده و متهم بیست روز مهلت دارد تا اعتراض کرده و آن را در مرحله ی تجدید نظر خواهی قرار دهد.

محمد نوری زاد به دلیل سه نامه به آیت الله خامنه ای و مقاله ای در نقد سخنان جناحی رییس قوه قضاییه ۱۲۰ روز پیش بازداشت شده است که ۷۰ روز آن را در انفرادی سپری کرده است. وی در حال حاضر در بند ۲۴۰ و در یک سلول نگهداری می شود.

به گزارش کلمه، متن حکم دادگاه بدوی نوری زاد حاوی نکات بدیع و عجیبی است به طوری که اگر مخاطب ندانسته با این متن حقوقی مواجه شود آن را با سرمقاله روزنامه کیهان اشتباه می گیرد.

شایان ذکر است دادگاه اتهامات مطرح شده به نوری زاد را وارد دانسته و باتوجه به عدم تنبیه متهم با استناد به مواد ۵۰۰ و ۵۱۴ و ۶۰۹ و ۶۰۸ حکم به محکومیت متهم به:

۱- تحمل یک سال حبس تعزیری با احتساب ایام بازداشت قبلی به جهت فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران و تخریب چهره ی سی ساله ی نظام اسلام

۲- دو سال حبس تعزیری به جهت توهین به مقام معظم رهبری

۳- نود و یک روز حبس به جهت توهین به رئیس جمهور

۴- نود و یک روز حبس به جهت توهین به رئیس قوه قضاییه

۵- پنجاه ضربه شلاق به جهت توهین به حضرت آیت الله علم الهدی، امام جمعه ی مشهد و نماینده ی مردم در مجلس خبرگان رهبری صادر و اعلام می نماید.

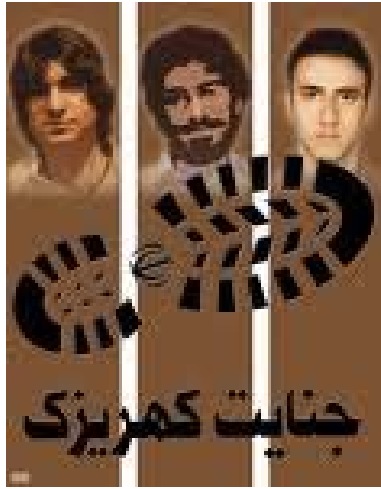
هژیر کردنژاد به دو سال حبس محکوم شد



خبرگزاری هرانا - هژیر (امجد) کردنژاد، فعال دانشجویی به اتهام شرکت در تجمعات به دو سال حبس تعزیری محکوم شد.

بنا بر اطلاع گزارشگران هرانا، هژیر کردنژاد، فعال دانشجویی رشته جامعه شناسی دانشکده ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران که در روز 12 آذر ماه بازداشت شده بود در دادگاه اولیه به دو سال حبس تعزیری محکوم شد. لازم به ذکر است نامبرده هم اکنون با تودیع قرار وثیقه در بیرون از زندان به سر می برد.

بازداشت در اعتراضات روز ۱۸ تیر ۱۳۸۸



بازداشت بنیاد عبدالرحمن برومند :
استشهادیه زیر حاصل مصاحبه بنیاد عبدالرحمن برومند با یکی از افرادی است که پس از وقایع ۱۸ تیر ماه ۱۳۸۸، روز یاد بود دهمین سالگرد حمله به کوی دانشگاه (۱۳۷۸)، بازداشت، و در آغاز به مدت چند روز در بازداشتگاه کهریزک، و سپس به زندان اوین منتقل شد. این مصاحبه در آذر ماه ۱۳۸۸ در خارج از ایران انجام شده است. برای حفظ خویشان و نزدیکان مصاحبه شونده از آزار و اذیت نیروهای امنیتی دولت جمهوری اسلامی ایران، نام اصلی مصاحبه شونده محفوظ و از اسم مستعار استفاده شده است.

تاریخ مصاحبه : ۲۱ آذر ماه ۱۳۸۸.

سعید:

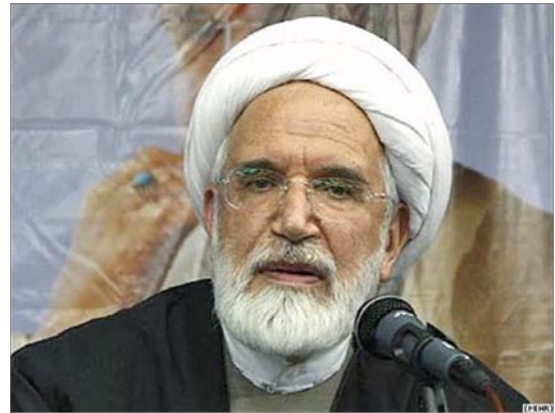
من ۲۳ ساله هستم و روز ۱۸ تیر ۱۳۸۸ در خیابان سهروردی شمالی دستگیر شدم. ۳ مأمور لباس شخصی من و یک نفر دیگر را بازداشت کردند در یک ماشین شخصی (سیرا) انداختند. همینطور در ماشین ما را میزدند. چندین بار با بی سیم تماس گرفتند که ما را به کدام پایگاه [پلیس] ببرند و جواب می گرفتند که جا نیست. تعداد دستگیر شدگان خیلی زیاد بود و ما یک ساعت در شهر گشتیم. ما را اول به پلیس امنیت* واقع در خیابان انقلاب بردند و در آنجا به مدت یک روز نگاهداشتند. در مدتی که در پلیس امنیت بودیم نه آب داشتیم و نه غذا. آنها ما را مجبور کردند تا اتهامات را بپذیریم. اگر امضا نمی کردیم ما را با کابل یا شلنگ می زدند حیدری فر قاضی بود که در پلیس امنیت حضور داشت و ما با او ارتباط مستقیم داشتیم. او ما را به کهریزک فرستاد.

در روز اول بازداشت در پایگاه پلیس امنیت [حیدری فر یک فرم برگه آ ۴ کپی گرفته بود که باید همه اطلاعات را در آن وارد می کردیم. یک صفحه برای پرکردن بود. یک صفحه هم جرمهای ما بود که از قبل نوشته شده بود. برای همه همان جرایم درج شده بود.

یک صفحه اش در مورد کار و شغل و [اطلاعات مربوط به افراد]... بود. در فرم سؤالاتی از قبیل اسم، سابقه [کیفری]، آثار خالکوبی، کجا زندگی میکنی، متأهل هستی یا مجرد، و در مورد شغل طرح شده بود. در مورد سفر به خارج کشور می پرسیدند، کدام کشور و به چه قصد رفته اید. دانشجو ها گفتند که دانشجو بودند و نوشتند. اطلاعات دقیق را در فرمها نوشتیم و بعد یکی یکی رفتیم جلوی حیدری فر.

صفحه جرمها برای همه یکسان بود. اقدام علیه امنیت ملی، تمرد از دستور پلیس، تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی، اجبر شده توسط رسانه‌های بیگانه بی‌بی‌سی و وی او ای... فقط باید انگشت می زدیم. یکی را توی سوپرمارکت، یکی را توی درگیری و یکی را توی اتوبان همت، نرسیده به نهر انپارس گرفته بودند. همه یک جرم داشتیم و برگه را باید انگشت میزدیم. یک درجه دار بالای سرمان ایستاده بود. میگفتیم ما قبول نداریم ولی میگفت انگشت بزن. من سعی کردم نزنم ولی کتک خوردم. با مشت و لگد و شلنگ میزدند. حتی خود حیدری فر هم گاهی از بالای سکو می آمد پایین و خودش هم چک و لگد می زد. من هم انگشت زدم. همه انگشت زدند.

مهدی کروبی: پروژه بر خورد خشونت‌آمیز با مردم شکست خورده است



مهدی کروبی از نامزدهای معترض به نتایج انتخابات ریاست جمهوری در ایران با کم اثر خواندن برخوردهای خشونت‌آمیز با مردم و معترضان به نتایج انتخابات از «شکست پروژه افراطیون در برخوردهای خشونت‌آمیز با خواسته‌های مردم» خبر داده است.

به نوشته پایگاه اینترنتی سحامنیوز مهدی کروبی روز جمعه با حضور در منزل بهاره هدایت، یکی از اعضای زندانی دفتر تحکیم وحدت، با اعضای خانواده و همسر وی دیدار و در سخنانی با انتقاد از ادامه برخوردهای خشن با فعالان سیاسی و مدنی و نیز دانشجویان نسبت به این گونه اقدامات ابراز تاسف کرد. این نامزد معترض به نتایج انتخابات ریاست جمهوری در ایران با «کم‌اثر» خواندن روش‌های خشونت‌آمیز در سرکوب «خواسته‌های مشروع مردم» اظهار داشت: «با وجود اعمال فشارهای بیشتر بر اقلیت مختلف مردم علی‌الخصوص قشر فرهیخته دانشگاهی، فعالین سیاسی، مدنی و نیز بازداشت شدگان حوادث اخیر، همگان شاهد نحوه برخورد جامعه در استقبال از زندانیان و ابراز همدردی و همراهی با آسیب دیدگان هستیم. این موضوع خود نشاندهنده شکست پروژه افراطیون در برخوردهای خشونت‌آمیز با خواسته‌های به حق مردم است.» آقای کروبی همچنین تاکید کرده است، ادامه این نوع رفتارها نه تنها باعث دلسرد شدن جامعه و کوتاه آمدن مردم از «خواسته‌های مشروع» خود نخواهد شد، بلکه باعث نارضایتی بیشتر آنها از اوضاع حاکم بر کشور می‌شود.

این نامزد معترض به نتایج انتخابات ریاست جمهوری در بخش دیگری از سخنان خود با ابراز همدردی با خانواده بهاره هدایت، ابراز امیدواری کرد، هر چه زودتر «با اتخاذ عقلانیت و تدبیر از سوی طیف حاکم» همه زندانیان به آغوش جامعه و خانواده‌های خویش بازگردند.

بهاره هدایت که چهارمین ماه بازداشت خود را در زندان اوین سپری می‌کند، عضو شورای مرکزی و مسئول روابط عمومی تشکیلات دانشجویی دفتر تحکیم وحدت است.

به دنبال گسترش اعتراضات به نتایج انتخابات ریاست جمهوری خرداد ماه در ایران شمار زیادی از فعالان سیاسی، مدنی و دانشجویی بازداشت شدند که شمار زیادی از بازداشت‌شدگان همچنان در زندان به سر می‌برند.

آقای مهدی کروبی که از پذیرش نتایج انتخابات ریاست جمهوری سال گذشته خودداری کرده است، پیشتر نیز در سخنان خود به مناسبت‌های مختلف نسبت به سرنوشت بازداشت‌شدگان رویدادهای پس از انتخابات به ویژه بازداشت‌شدگان گمنام ابراز نگرانی کرده بود.

در حالی که بازداشت چهره‌های سیاسی، روزنامه‌نگاران و فعالان مدنی و دانشجویی بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های خبری و سایت‌های اینترنتی داشته است، اطلاعات چندانی در باره هویت و سرنوشت افراد عادی که به اتهام حضور در راهپیمایی‌ها دستگیر شده‌اند، در دست نیست.

س: "از محیط اینجا لذت می برید؟"
ج: "بله قربان"

و او می گفت: "باید بلند بگید که صداتون به همه تهران برسه".
ما گرسنه و تشنه بودیم. تشنگی خیلی آزارمان می داد. مردم را در داخل شکنجه می کردند و برخی را بیرون می بردند. برای مثال، اگر کسی آهسته تر از بقیه راه می رفت، تنبیه می شد.

من را مثلاً یکبار از پایم آویزان کردند. یک نفر به نام جوادی فر خیلی تشنه بود و من بطری را بردم و سعی کردم برای او آب بگیرم. وقت شمارش افراد بود. هر زمان شب یا روز امکان داشت شمارش صورت بگیرد. ما در ده ردیف در صف ایستاده بودیم. من از صف درآمده بودم تا تقاضای آب بکنم. در همین موقع مرا صدا کردند. یکی از زندانیان سابق بود [که مأمور حاضر غایب کردن بود]. آنها را به عنوان اراذل و اوباش دستگیر کرده بودند و اکنون برای مسئولان زندان کار می کردند. (دو نفر به نام محمد تیغیل و تقی کینگ کونگ) آنها در خدمت ستوانها بودند و شبها در قفسهای می خوابیدند. ستوانها سه نفر بودند و هر کدام شیفت ۴۸ ساعت کار می کردند.

آنها مرا [که در صف سر جای خودم نیومدم] صدا زدند و پاهای من و یک نفر دیگر را با پایند بستند. هوا خیلی گرم بود و ما شدیداً عرق کرده بودیم. من را بلند کردند و زنجیری را که به پایندم وصل بود از بالای در "قرن" رد کرده و از پا من در آویزان کردند. بعد شروع به زدن من با شلنگ کردند. بقدری درد داشت که گوشت تنم درآمده بود. مدام به من می گفتند: "بگو که خوردم." من بلافاصله گفتم ولی آنها رها نمی کردند. زندانیان مدام صلوات می فرستادند تا زندانبانان مرا پایین بیاورند. سرانجام مرا پایین انداختند و من روی پهلویم افتادم. حس کردم دنده ام شکست. تماماً سیاه و کبود شده بودم.

روز سوم یا چهارم بود که ساعت ۱۲ ظهر ما را به حیاط بردند. نیمی از ما را مجبور کردند تا روی چهار دست و پا راه برویم و دیگر زندانیان را روی پشتمان ببریم. می بایست آنها را دور حیاط می بردیم. زمین به قدری داغ بود که می سوختیم. بعد از پنج دقیقه روی زمین فقط خون می دیدم که از دستها و زانوان دیگران ریخته بود. من مرد پیری را روی پشتم حمل می کردم. ما دور حیاط را بیست تا بیست و پنج بار طی کردیم. اگر متوقف می شدیم ما را می زدند.

هر کسی زخمی یا شکستگی استخوان در ناحیه ای از بدنش داشت. محیط به قدری کثیف و گرم بود که هر زخمی بلافاصله چرکی می شد. همه عفونت داشتند.

من به جز یک مورد که شنیدم، شاهد تجاوزی در کهریزک نبودم. باباعلی (حدود ۴۰ ساله) به جرم مواد مخدر آنجا بود و سایر زندانیان به او تجاوز کردند. زندانیان عادی از اراذل و اوباش هم با ما در آنجا زندانی بودند. کسانی که نزدیک دستشویی بودند دیده بودند و بعداً برای ما تعریف کردند. گوشه سوله یک دستشویی بود که با یک دیوار از بقیه بند جدا شده بود. در نداشت و دستشویی هم نداشت. خیلی هم کثیف بود. [یک سوراخ در زمین] ولی چند نفر آنجا می خوابیدند چون هوا خیلی کم بود و آنجا هواکش داشت. آنها که نزدیک دستشویی بودند گفتند که در آنجا به باباعلی تجاوز شده بود. در کهریزک نگهبانان نزدیک ما نمی آمدند. آنها به خاطر بوی بد ماسک می زدند. ما کثیف و پر از عفونت و تهوع آور بودیم. به جز آنهایی که برای ستوانها کار می کردند، بقیه زندانیان رمقی نداشتند که به کسی تجاوز کنند. آنها ضعیف و بسیار لاغر بودند.

ولی هم در کهریزک و هم در اوین دیدم که آنها از بطری برای تجاوز به مردم استفاده می کردند. شاید سه یا چهار نفر از دوستانمان به وسیله بطری مورد شکنجه قرار گرفته بودند. در اوین یک نفر را که اعتراض کرده بود به درختی بستند و با بطری به او تجاوز کردند. بعضی از زندانیانی که برای تمیز کردن حیاط تعیین شده بودند، شاهد این واقعه بودند. وقتی بازگشت دچار خونریزی شده بود. حدود ۲۳ یا ۲۴ ساله بود. دکتری آمد و او را ویزیت کرد. در اوین اگر تقاضا می کردید می توانستید دکتر را ببینید ولی دستگاه عکسبرداری یا نظایر آن وجود نداشت. وقتی من آزاد شدم او هنوز زندانی بود.

ما را پس از پنج روز به اوین بردند. در کهریزک چندین نفر بیهوش شدند. مسئولان می دیدند که ممکن است زنده نماییم.

اوین تمیزتر بود. ما در اندرگاه ۱ بودیم. آنها دکتری آوردند و گفتند که هیچ کس تا زمانی که آثار کبودی داشته باشد آزاد نخواهد شد. به ما دارو و پماد دادند. برای من این دوره [چند هفته] طول کشید.

زندان اوین

در [مدتی که در اوین بودیم] بارها بازجویی شدید. بعضی وقتها ما را می بردند و ساعتها در انتظار بازجویی نگه می داشتند. آنها سوالهایشان را می کردند و بعد

در پلیس امنیت چیزی در مورد اینکه فقط دانشجویها را به کهریزک میفرستند نگفتند. فقط یک لیست داشتند و اسمها را صدا میزدند. سربازی آمد و اسمها را خواند و گفت اینها میروند اوین و فقط یک مینی بوس به اوین فرستادند. تعدادشان زیاد نبود. نپرسیدند که ما دانشجوی هستیم یا نه. به هر حال آنها که دانشجوی بودند در فرمها نوشتند. برای اینکه کسی را بفرستند به اوین نمی دویم چطور انتخاب کردند. شاید به چهره ها نگاه می کردند. از ما سؤال خاصی نکردند که جزو کدام گروه هستید.

ما را که حدود ۱۶۸ نفر بودیم و در میانمان دانشجوی هم بود از پایگاه پلیس امنیت به کهریزک بردند. سن افراد بین ۱۵ تا ۷۵ سال بود. حدود ۱۵ نفر مسن بودند. متوسط سن بقیه بین ۲۲ و ۲۳ بود. ما را در سه اتوبوس به بزرگی اتوبوسهای شرکت واحد بردند. اتوبوسهای قدیمی (ولوو) شاید ۴۰-۵۰ ساله. روی هر دو تا صندلی ۳ نفر نشسته بودیم و وسط اتوبوس هم پر از آدم بود. چشم بند داشتیم و دستهایمان با دستبند پلاستیکی بسته شده بود. تعداد خیلی زیاد بود و همه جا پر بود. اتوبوسها پرده داشتند. همچنین یک اتوبوس پر از دختر نیز وجود داشت. اما ما ندیدیم که آنها را کجا بردند.

بازداشتگاه کهریزک

از بهشت زهرا گذشتیم. وقتی از بهشت زهرا گذشتیم، یک ستوان دو نیروی امنیتی گفت که چشم بندها را برداریم. کهریزک جایی در میان بیابان است. سه قسمت وجود دارد تحت نام "قرن یک" [مخفف قرنطینه] و "قرن دو" و "قفس". حیاط کهریزک در دو سطح است. قرنها در قسمت پایین و تقریباً زیر زمین هستند. در قسمت بالای حیاط سی چهل قفس بود که در هر کدام یک نفر زندانی بود. دیواری دور این سه قسمت است که بالای سیم خاردار دارد و همچنین با سربازان مسلح محافظت می شود. ما شنیده بودیم که کهریزک جای وحشتناکی است.

وقتی وارد شدیم ما را روی زمین نشانندند. توسط سربازان محاصره شده بودیم. یک ستوان دوم برای ما صحبت کرد:

"اینجا اسمش کهریزک است. کهریزک یعنی آخر دنیا. اینجا همه شما خوی وحشیگری می گیرید. از اینجا کسی زنده بیرون نمیره".

آنها ما را گشتند و وارد حیاط شدید. اسمی ما را گرفتند و مجبورمان کردند تمامی لباسهایمان را درآوریم. همگی کاملاً برهنه بودیم. مجبورمان کردند تا لباسهایمان را توی یک سطل اشغال بیندازیم. ۳۰ دقیقه ما را برهنه نگاهداشتند و بعد کتک زدن با چوب و شلنگی بزرگ در حیاط شروع شد. شلنگ های کلفت که بعضی انعطاف داشتند و بعضی سفت بودند. خیلی درد داشت. حدود [ساعت] ۶ یا ۷ بعد از ظهر بود که ما را به "قرن یک" بردند. توانستیم یک تکه لباس، هر چه به دستمان می رسید، دور کمر خود ببندیم. در آنجا کسانی بودند که از مدتی قبل آنجا زندانی بودند. برخی از آنها شبیه گرسنگان بیافرایی بودند. خیلی لاغر و گرسنه.

تعداد ما خیلی زیاد بود به طوریکه در جایی که برای ۲۰ نفر بود ۱۶۰ نفر را گنجانده بودند. بنابراین نمی توانستیم بنشینیم. می بایست ایستاده بخوابیم. نیمی از ما می نشست و نیمی دیگر می ایستاد. اجازه نداشتیم به توالت برویم. همگی چند بار از حال رفتیم. خیلی گرم بود. یک دریچه کوچک برای ورود هوا وجود داشت که شبها از آن بوی گازوئیل می آمد. پنجره ای وجود نداشت. ما برای هوا به در زدیم اما آنها به جایش مثل این بود که با آگروز ماشین گازوئیل به داخل می فرستادند.

خیلی تشنه بودیم. این مشکل بزرگی بود. بازداشتی ها درخواست آب کردند اما تنها به اندازه یک تا دو لیوان آب در روز می گرفتیم. یک تانکر روی بام بود که روزی یکبار پر می شد. آب گرم و بسیار کثیف بود. لیوانی نداشتیم. همگی از یک بطری به نوبت استفاده می کردیم. روزی یک قطعه نان و کمتر از ربع یک سیب زمینی به ما می دادند.

در آن چند روز که در کهریزک بودیم گاهی ساعت ۴ صبح به داخل "قرن" می ریختند و ما را به حیاط هل می دادند و با شلنگ می زدند. بعد ما را به خط می کردند و ستوان دوم فریاد می زد و از ما سؤال می کرد و ما باید جواب می دادیم.

س: "اینجا کجاست؟"

ج: "کهریزک"

س: "کهریزک کجاست؟"

ج: "آخر دنیا"

س: "غذا خوبه؟"

ج: "بله قربان"

س: "فضاش خوبه؟"

ج: "بله قربان"

دادند.

بمدت یک ماه پس از آزادی، چندین بار کسانی از اطلاعات سپاه و پلیس امنیت می آمدند و ما را می بردند تا شکایتمان را پس بگیریم. بعد که می خواستیم شکایتمان را پس بگیریم، سازمان قضایی می گفت که به آنها گوش ندهیم و شکایت خود را پس نگیریم. گنج شده بودیم. نمی دانستیم که از ما چه می خواهند. در مورد من پنج یا شش بار آمدند. آنها مرا به شیوه قیانی دستبند زدند. دو بار داخل یک ماشین با من حرف زدند. بعضی وقتها مرا می زدند. یکبار با من به خوبی حرف زدند و گفتند که تو نمی توانی علیه رژیم شکایت کنی. دفعات دیگر مرا با چشم بند به جای دیگر بردند و بعد در خیابانها رها کردند. سرانجام آنها اینقدر کردند تا رضایت دادم. گمان می کنم همه را مجبور به پس گرفتن شکایاتشان کردند. نیروهای امنیتی بودند که همه را قانع می کردند تا شکایاتشان را پس بگیرند. افراد لباس شخصی ما را به کلانتری نیروی انتظامی محل سکونتشان بردند تا شکایتمان را پس بگیریم. نمی توانستیم با وجود این شکایات در خیابان ها راه برویم. هر بار که تظاهراتی برپا می شد ما را می گرفتند. می خواستند که گزارش دهیم و اطمینان دهیم که ما درگیر نبوده ایم. در بعضی مواقع کامپیوترهای ما را گرفتند. من احساس ناامنی می کردم. تحملش بر این غیرممکن شده بود.

افرادی که در دوران بازداشت جان باختند

یک پدر و پسر قیل از ما در کهریزک بودند. می گفتند که مدت یکماه در آنجا بوده اند. آنها را پس از تظاهرات [خرداد ماه] دستگیر کرده بودند. پدر طی زمانی که ما در کهریزک بودیم مرد. حدود ۵۰ تا ۵۵ سال داشت. ما تنها سه روز پس از مرگش فهمیدیم. پسرش چیزی درباره مرگ پدرش نمی گفت تا بتواند سهم غذای او را بگیرد. بیشتر نمی دانم. ما وقت صحبت کردن نداشتیم. فشار آنقدر زیاد بود که ما فقط به فکر این بودیم که کجا بایستیم.

امیر جوادی فر با ما بود. او بلند قامت و خوش سیما بود. آرواره اش شکسته بود و برای خوردن مشکل داشت. ما قطعات ریز نان را به دهانش می گذاشتیم تا کمکش کنیم بخورد. او بسیار ضعیف بود و نمی توانست تند راه برود. به همین خاطر مرتب کتکش می زدند. به من گفت که نمی تواند با چشم راستش ببیند. این روز سومی بود که در کهریزک بودیم. چشمش عفونت کرده بود. سعی کردیم مراقبش باشیم و او را نزدیک در "قرن" نشاندم تا هوا بخورد. زمانی که ما را به اوین بردند، جوادی فر بیهوش بود. ما مجبور شدیم او را تا اتوبوسها حمل کنیم. جوادی فر در اتوبوس دیگری با دوستم بود و در اتوبوس مرد. ما جسدش را در حیاط دیدیم.

محسن روح الامینی هم با ما بود. او سرگیجه داشت. به سرش ضربه زیاد زده بودند. او گفت که در تظاهرات دستگیر شده است. اما نمی فهمید که چرا آنجاست. به قدری شکنجه شده بود که کمرش عفونی شده بود و پر از جوشهای چرکی بود. می توانستم پششش را ببینم. ما همگی کم و بیش برهنه بودیم. پوست پششش عفونی و پاره شده بود. ما همگی کتک خورده بودیم اما محسن را در خیابان هنگام دستگیری به شدت زده بودند. به نظر می رسید که چندین شکستگی استخوان داشته باشد. محسن به من گفت که چه کسی هست [فرزند یکی از مقامات عالیرتبه نظام]. فکر کردم دارد سر به سرم می گذارد. همگی در حیاط بودیم. نمی دانست که به آنها بگوید کیست یا نه. به او گفتم که نمی دانم باید بگویم یا نه. نمی دانم که به آنها گفته بود یا نه. اما بعضی مواقع او را صدا می زدند. دیگران را هم صدا زده و کتک می زدند. او در میان کسانی بود که بیشتر صدایشان می زدند. آخرین باری که او را دیدم زمانی بود که ما را به اوین بردند. زمانی که ما را به اوین بردند، امینی تقریباً بیهوش بود. ما مجبور شدیم او را به اتوبوس حمل کنیم. محسن وقتی که به اوین رسیدیم مرد. او خیلی تشنه بود و ما مدام تقاضای آب کردیم ولی کسی به ما توجه نکرد. وقتی که از اتوبوس خارج شد به شدت بالا آورد. او در حیاط اوین مرد. ما چک کردیم. رئیس زندان او را با همان حالت پس فرستاد کهریزک.

محمد کامرانی هم با ما زندانی بود. ما همگی در اندرگاه بخش یک [زندان اوین] بودیم. کامرانی در اتاق ۵ بود و روی تخت دوم می خوابید. حالت تهوع داشت. خیلی حالش بد بود و هر روز بیمار بود. دو روز پس از اینکه ما را به اوین بردند او بیهوش شده بود. می توانستی آثار کبودی را روی بدنش، دستهایش و بازویش ببینی. شانه اش زخمی و عفونی شده بود. او را به بهداری اوین بردند. بعد که درباره او پرسیدیم گفتند که در بهداری است. او را به بیمارستان بردند و در آنجا مرد. کامرانی بسیار آرام و مودب بود. احتمالاً حدود ۱۹ سال داشت.

Peyman M

برای ساعتها می رفتند. می بایست روی صندلی رو به دیوار بنشینیم. بعضی وقتها نمی دانستیم که آیا باز جو پشت سرمان است یا نه. می توانستیم صدای فریادها و جیغها را بشنویم. می خواستند بدانند که به چه حزبی تعلق داریم. می خواستند بدانند که با کدام رسانه مصاحبه کرده ایم. حتی پیشنهاد کمک به ما می کردند. کامپیوتر مرا آورده بودند و عکس موسوی را یافته بودند. همچنین عکسی از من در تظاهرات پیدا کرده بودند. می خواستند بدانند که کمونیست، مجاهد و یا سلطنت طلب هستیم. به آنها گفتم که حتی نمی دانم کمونیسم چی هست. از من پرسیدند که به کی رای داده ام و چرا؟ پرسیدند چرا فکر کرده ام تقلب شده است. من به بازجو گفتم که اعتراض من مسالمت آمیز بوده و چیزی نمی دانم اما به خاطر کاری که در کهریزک کرده اید سه نفر از دوستانمان مرده اند. ما را تهدید کردند که اگر نمی خواهیم که دوباره برگردیم نباید چیزی درباره کهریزک بگوییم.

تا مدتها نتوانستیم به خانه تلفن کنیم. خانواده من نمی دانستند که زنده هستیم یا مرده. وقتی در اوین بودیم، شاید روز بعد از اینکه شنیدیم دستور بستن کهریزک را دادند، نماینده ای از طرف خامنه ای آمد. گروهی بود که دکتر بروجردی از کمیسیون امنیت ملی مجلس و چند نفر دیگر هم در آن بودند. چند نفر با دوربین فیلمبرداری و عکاسی هم همراه آنها بودند. آنها ما را در چند اتاق جمع کردند و اتاق به اتاق آمدند و با ما صحبت کردند. آنها گفتند که "اقا درباره کهریزک نمی دانسته است" و اینکه کهریزک برای زندانیانی نظیر ما نبوده و سعی کردند ما را آرام کنند. آنها گفتند که متأسف هستند و ما را آزاد خواهند کرد. گفتند که اشتباهاتی شده و آنها حیدری فر، قاضی را که ما را به کهریزک فرستاده بود، محاکمه و مجازات خواهند کرد. با چند نفر هم بیرون اندرگاه مصاحبه کردند. از داخل هم عکس گرفتند.

حدود دوازده روز پس از بازداشتمان، چند قاضی از "حقوق شهروندی" * به دیدار ما آمد. ما را در شرایط رفت باری دیدند. آنها خیلی غمگین نظر می رسیدند و از شرایط تکان خورده بودند. به ما کاغذ دادند تا شرح آنچه را که بر ما گذشته بود بنویسیم. ما حقیقت را نوشتیم و اینکه چه بر سرمان آمده بود. ما تا آن روز اجازه تلفن به خانواده را نداشتیم. آنها گفتند که اجازه تلفن به خانه را خواهند داد.

روز بعد، حیدری فر خیلی عصبانی داخل شد. گفت: چرا حرف زده اید؟ او حتی موفق شد که از دو تا سه زندانی اعتراف بگیرد که با آنها خوشفطاری شده است و آنها را مجبور کرد با انگشت زدن متن اعترافاتشان را تایید کنند. او آنها را به اتاق نگهبانان در خارج از "اندرگاه" برد. ما نمی توانستیم حرفهایشان را بشنویم. به جز مواقعی که داد می زدند. او به بقیه ما گفت که شما که انگشت نزدیک تا "انقلاب مهدی" در زندان خواهید ماند.

من مرتضوی را یکبار در اوین دیدم. او با ۷ تا ۸ محافظ بود. نگهبانان گفتند که آماده باشید و درست بنشینید چرا که مرتضوی دیدار می کند و اینکه می خواهد ما را ببیند. اما مرتضوی هرگز داخل نیامد. او ما را از پشت میله ها نگاه کرد و رفت.

پس از آزادی

پس از آزادی مدت یکماه بستری بودم. بعد از پنج روز احساس خستگی زیاد داشتم. دیگر نمی توانستم بایستم. از نظر جسمی و روحی بسیار خسته و فرسوده بودم. مدام کهریزک را به یاد می آوردم. عفونت زیادی در بدن داشتم. برای چند روز در بیمارستان بودم. بعد هم در رختخواب در خانه ام بودم. شانه و دنده هایم باندپیچی شده بود. آمپول پنیسیلین و سرم به من وصل کرده بودند. بعد از یکماه حالم بهتر شد.

وقتی آزاد شدم از سازمان قضایی نیروهای مسلح مرا خواستند. گفتند که می خواهند از ما دلجویی کنند. گفتند شما شکایت کنید از کسانی که شما را زدند. ما نمیدانستیم چکار کنیم. با هم مشورت می کردیم که برویم یا نه. بالاخره رفتیم. عکس کارمندان کهریزک را آورده بودند. خودشان را هم همینطور. شاید ۹۰ یا ۱۰۰ نفر شکایت کردیم.

استاندار هم زنگ زده بود که بیایید دلجویی کنیم. ما رفتیم [به استانداری]. به ما گفتند با شبکه های خارجی مصاحبه نکنید. چهره نظام را خدشه دار نکنید. شبکه خبر آمد و با برخی از زندانیان مصاحبه کرد. از صدا و سیما هم آمده بودند. همچنین یک دکتر آورده بودند در یک اتاق. آنها در برابر دوربین می گفتند که از این بچه ها مراقبت می کنند. هر کس که احتیاج دارد می تواند آزمایش بدهد و دکترها به رایگان آنها را درمان می کنند. و اینکه ما غرامت دریافت خواهیم کرد. از ما پرسیدند که آیا می خواهیم مصاحبه کنیم و گفتند که این فیلم را فقط برای بیت رهبری می خواهند. گفتند که برای پخش از تلویزیون نیست. چند نفر قبول کردند. اما بخشهایی از مصاحبه ها را، سانسور شده، در تلویزیون نشان

روز جهانی کارگر، روز پشتیبانی از جنبش آزادیخواهان مردم ایران و همبستگی با سندیکاهای مستقل کارگری



نخستین روز ماه می این سال، در شرایطی آغاز می گردد که بحران اقتصادی و تورم ناشی از آن، فشار طاقت فرسایی بر مردم ایران، بویژه کارگران و خانواده های آنان وارد می کند. برای کارگران ایران پس از سپری شدن ده ماه از جنبش آزادیخواهی اخیر، جنبه های ضد ملی و ضد ایرانی این رژیم بیشتر آشکار می شود.

جلوگیری از تشکیل سندیکاهای آزاد کارگری، در نتیجه نبود نهادهای صنفی مستقل کارگری، زندانی کردن فعالین کارگری، نفوذ بسیجی ها با قدری دولت کودتا در درون کارخانه ها و مراکز اقتصادی کشور بعنوان چشم و گوش حاکمان مستبد و ایجاد ترس درون کارگران و تفرقه اندازی، گوشه هایی از سیاست های ارتجاعی و ضد انسانی رژیم اسلامی حاکم بر ایران می باشد.

دولت کودتایی و بی کفایت احمدی نژاد، در سال گذشته با وجود در آمد بیش از ۳۸۰ میلیارد دلار نه تنها نتوانست بخش تولید و صنعت را رونق ببخشد، بلکه بر اساس اسناد و آمار ادارات دولتی، تراز تجاری کشور از ۵۰ میلیارد دلار کسر بودجه خبر داد.

رژیمی که با عوامفریبی و شعار پول نفت روی سفره مردم تهیدست بر سر کار آمدند امروز اوضاع مالی و گذران روزانه کارگران را به جایی رسانده اند که، با توجه به گرانی سرسام آور برای تهیه کمترین نیازمندیهای روزانه، روزهایی سختی را سپری می کنند. این دولت، که هشتاد درصد تولید ناخالص سالانه ملی را در اختیار دارد، خود عامل این بی عدالتی گسترده در مورد کارگران و سایر لایه های اجتماعی کم در آمد است. البته ناتوانی رسمی حکومت ولایت فقیه و دولت بر آمده از آن در تنظیم گزارش های شفاف آماری و سیاست مخفی کردن حقایق، زیانزد و مایه سرگرمی جهانیان است. اگر به ادعاهای او و ولی فقیهش، خامنه ای، که همیشه واقعیت را انکار میکنند، گوش کنید به هیچ روی در ایران تورم و گرانی نیست. واقعیت این است که در کشور ایران، با آن در آمد نفت و گاز، اگر خانواده کارگر زن و مرد با هم کارکنند، باز هم به سختی می توانند هزینه های روزانه زندگی را بپردازند چه رسد به هزینه تحصیل دانشگاهی فرزندانشان هنوز گفتگو و چانه زنی بر روی تعیین پایین ترین مبلغ دستمزد کارگران در ایران ادامه دارد اگر مبلغ ۲۷۰۰۰۰ تومان در ماه حد اقل دستمزد به توافق برسد، در آنصورت هنوز بخش بزرگی از لایه های کارگری زیر خط تهیدستی زندگی می کنند.

واقعیت این است که فساد و دزدی و تبعیض سر تا پای رژیم کودتایی، بر آمده از دیکتاتوری آخوندی نظامی، را گرفته، رشوه، دزدی وارد کرن بی رویه کالاهای قاچاق، که بیشتر در دست سپاه پاسداران و آقازاده های رژیم است، فشار بر لایه های کارگری و سایر لایه های اجتماعی کم در آمد را در پی داشته و خواهد داشت.

سیاست های خصوصی سازی حکومت ولایت فقیه و گماشته گانش از جمله احمدی نژاد در چند سال گذشته جز فریبی نبوده و هدفی بجز تحکیم پایه های استبداد دینی نظامی نداشته است. چون در پوشش خصوصی سازی بخشهای دولتی صنایع به بخشهای پنهان دولت یعنی افراد خودی نظام مافیایی با قیمت های بسیار پایین بدون داشتن رقیب واقعی در مزایده های کنترل شده منتقل شده است.

دزدی و رشوه خواری و شرایط مافیایی حاکم بر سیاست و اقتصاد و اجتماع همه

از شرایط نا امن اقتصادی ایران حکایت می کند که در چنین شرایطی سرمایه گذاری زیر بنایی تولیدی و دیر باز ده انجام نخواهد شد.

مردم ایران می بینند که چگونه دارایی های کشورشان بوسیله مشتیان نالایق و فاسد و بی هنر و دانش، که هیچ تجربه ای در تولید و مدیریت ندارند، چپاول می شود و آقا زاده ها و باند مافیایی مذهبی نظامی در هر کجای جهان به پولشویی و زمین خواری و حمایت از تروریست های اسلامی مشغول هستند. مردمی که خود در تنگدستی زندگی می کنند از خود می پرسند چرا دارایی های کشور باید صرف ورود کالاهای قاچاق از جمله کالاهای مصرفی چینی بی کیفیت توسط باند مافیایی آخوندی نظامی شود و کارخانه هایی را که در آن کار می کنند دچار ورشکستگی و کارگران را بی کار کند.

بسیاری از کارخانه های تولیدی با نیمی از توان تولید به کار ادامه می دهند و بجهت نبود نقدینگی بسیاری از آنها در آستانه ورشکستگی هستند. افزون بر نابسامانی های سیاسی و اقتصادی و اوضاع بد اشتغال و تولید، دولت کودتایی احمدی نژاد و ابزار دست ولی فقیه با باز کردن جبهه عوامفریبانه دیگری بنام هدفمند کردن یارانه ها از این ابزار برای خریدن رای و نظر لایه های کم درآمد و کم سواد و خرافی جامعه به نفع حکومت مشترک ملایان و نظامیان سپاه، استفاده می کند، که پی آمد های فاجعه باری برای ایران و منطقه و جامعه جهانی در بر خواهد داشت آنچه روشن است با وجود بحران عمومی اقتصادی و اوضاع بد اشتغال و تولید، طرح هدفمند کردن یارانه ها یعنی افزایش هزینه برای تولید کنندگان و بار اضافی برای کشور، که پی آمد آن برای اقتصاد بسیار خطرناک خواهد بود.

کم هزینه ترین راه برای خروج از بن بست موجود سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران، تشکیل اجتماعات آزاد و سندیکاهای مستقل کارگری و برداشتن سانسور و تقیید عقاید و آزادی همه زندانیان سیاسی است. دیری است که ایده تغییر و نه به رژیم دیکتاتوری ولایت فقیه و عاملش احمدی نژاد با تولد جنبش سبز بوجود آمده و باند مافیایی آخوندی نظامی بیهوده می کوشند جلو آنرا بگیرند.

از همه کارگران و شهر و ندان آزادیخواه می خواهیم که برای دستیابی به خواسته آزادی و دمکراسی از ملت ایران حمایت کنند آزادی همه فعالان کارگری از جمله آقای منصور اسانلو یکی از رهبران فرهیخته و مقاوم کارگران ایران را از زندانهای قرون وسطایی دیکتاتوری آخوندی نظامی حاکم بر ایران که در موقعیت جسمی بسیار بدی بسر میبرد خواستاریم. فراموش نکنیم که بارها تلاش کرده اند او را در زندان به قتل برسانند.

به پشتیبانی خود از جنبش مسالمت آمیز و بدون از خشونت مردم ایران که برای آزادی و دمکراسی و صلح در برابر یکی از خشن ترین دیکتاتوری های دینی نظامی موجود در جهان بپا خواسته اند ادامه دهید. مبارزات مردم ایران برای دستیابی به آزادی و دمکراسی اگر بخواهد به پیروزی برسد باید نهاد های مندی را تقویت کند. جنبش اعتراضی و آزادیخواهانه مردم ایران باید با فعالان کارگری ارتباط برقرار کند. با خانواده های زندانیان سیاسی کارگری و سایر اقشار همبستگی نشان دهد. زمینه مقاومت را در آنها ایجاد کند. رابطه و پیوند بین تمامی این شبکه ها و نهاد ها ایجاد کند. بین زنان و کارگران دانشجویان اقلیت های موجود قومی و مذهبی و غیر مذهبی و فعالان حقوق بشر پیوند برقرار کند.

عمر رژیم هایی که انحصار همه عرصه ها را در اختیار دارند به سر آمده و مردم ایران به جای یک حکومت دیکتاتوری غیر قانونی و تمامیت خواه، ارتجاعی و مزدور و رمال پرور به یک دولت انتخابی مردم سالار نیاز دارد که در سایه آن بجای اوباش سالاری موجود، شایسته سالاری بوجود بیاید که خود زمینه هر نوع پیشرفت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در ایران است.

اتحاد برای ایران - دوسلدورف، بمناسبت روز جهانی کارگر ۲۰۱۰



مشت نمونه ی خروار

سه هزار کارگر بوده ایم، ۲۰۰ نفر مانده ایم، ۲۶ ماه است حقوق نگرفته ایم!

ایلنا: یکی از کارگران کارخانه نیمه تعطیل ایران ترمه و تهران پتو گفت: هر روز اشتغال های کشور از بین می رود و کسی به این موضوع توجه نمی کند، اما اگر کوچکترین اشتغالی که آن هم شاید ناپایدار باشد، به وجود بیاید در بوق و کرنا می شود.

تقی نصیری، یکی از کارگران کارخانه ایران ترمه قم در گفتو گو با خبرنگار ایلنا در قم، گفت: آدم دلش می سوزد، کارخانه ای که روزی ۳ هزار نفر به طور مستقیم و ۲۰ هزار نفر به طور غیر مستقیم از آن کسب روزی می کردند، با وضعیت فعلی در حال نابودی است.

وی در تشریح روند رسیدن کارخانه ایران ترمه قم، به نقطه فعلی گفت: سال ۸۲ که مالک اصلی این کارخانه فوت کرد و متعاقب آن فرزندان ایشان مدیریت کارخانه را در دست گرفتند که مدیریت فرزندان چندان مطلوب نبود ولی باز هم تا سال ۸۴ هم وضعیت خوب بود.

مسئول سابق شورای اسلامی کار ایران ترمه قم ادامه داد: یکی از فرزندان مالک اصلی کارخانه، برای به دست گرفتن مدیریت کارخانه اقدام کرد، اما بنابر گفته خود او هر روز از طرف مسوولین استانی برای او مشکلی را ایجاد کردند.

وی افزود: در سال ۸۴، در پی به وجود آمدن یک بحران، ۵۰۰ کارگر این کارخانه توسط شورای تأمین استان قم از کار اخراج شدند، که دیگر برگشت به کاری برای آن ها وجود نداشت.

نصیری ادامه داد: بعد از آن کارخانه با مشکلات عدیده ای روبه رو شد، که از آن جمله می توان به عدم پرداخت حقوق کارگران، عدم تولید به موقع و عدم ارسال مواد اولیه به موقع اشاره کرد، که امروزه بحران را به جایی رسانیده که کارخانه ای که روزی ۳ هزار کارگر داشت، امروزه تنها ۲۰۰ کارگر آن باقی مانده است که همین ۲۰۰ کارگر هم ۲۶ ماه است که حقوق و مطالبات خود را دریافت نکرده اند.

وی خاطرنشان ساخت: سال ۱۳۸۰ حدود یک هزار کارگر این کارخانه بازنشست شدند و نیروهای جایگزین جای آن ها را گرفتند، اما طولی نکشید که این کارگران جایگزین که همه آن ها کارگران قراردادی بودند، در پی یک تصمیم گیری استانی از کار اخراج شدند؛ البته این درخواست مدیریت کارخانه بود که حتی تقاضای اخراج کارگران رسمی را هم داشت که مسوولین استانی آن را رد کردند ولی باز هم کارگران قراردادی که بالای یک هزار نفر بودند از کار اخراج شدند.

عضو سابق اتحادیه نساجی سراسر کشور در مورد میزان توجه مسوولین استان قم به این کارخانه، گفت: مسوولین استانی وام هایی در چند مرحله پرداخت کردند، که یکی از آن ها وام ۴۰ میلیون تومانی اداره کار، و آخرین مورد آن هم وام ۵۰۰ میلیون تومانی سال گذشته بود.

وی افزود: درست است که بعضی از مسوولین استان کمک کردند، اما بعضی دیگر از مسوولین استانی نسبت به تضعیف تشکلات کارگری کارخانه اقداماتی را انجام دادند، که نمونه بارز آن رئیس سابق اداره کار و امور اجتماعی استان قم بود که به طور علنی شمشیر را بر روی ما بست.

نصیری گفت: در پی تضعیف تشکلات کارگری، کارگران بی پناه شدند، چرا که نه نماینده دارند و نه شورایی که از حقوق آن ها سخن بگوید و امروزه شاهدیم که ۲۰۰ کارگر باقی مانده این کارخانه، ۲۶ ماه است که حقوق و دیگر مطالبات خود را دریافت نکرده اند؛ کارگری که امروز فرزندان دانشجو و در آستانه ازدواج است، در زندگی روزمره خود مانده است.

وی گفت: درست است که بیشتر دستگاه های کارخانه ایران ترمه قم ۳۰ سال پیش از ژاپن خریداری شده است، اما باید توجه داشت که بعضی از همین دستگاه ها، در زمان جنگ به سختی خریداری شده است، ولی امروزه به طور اقساطی فروخته می شود؛ چرا که حمایت های مالی دولتی نیست، و به این دلیل این طور با سرمایه های ملی بازی می شود.

مسئول سابق شورای عالی کار کارخانه ایران ترمه قم ادامه داد: مسوولین استان هر روز یک تصمیم نگیرند و با یک تصمیم قطعی کارفرما را مجاب به تولید کنند، چرا که ما همه پتانسیل تولید و تکمیل را داریم، از پنبه ای که به کارخانه می آید تا مرحله بسته بندی شیک محصولات، و برای تولید به هیچ چیز از بیرون نیاز نداریم. وی افزود: اگر مسوولین به موضوع سرمایه های خوابیده این کارخانه توجه کنند، باز این کارخانه می تواند، در حال حاضر، حدود ۵۰۰ نفر را به کار مشغول کند.

نصیری اظهار داشت: به دلیل این که بافت های پارچه ای ما در خاورمیانه نظیر ندارد، و از طرفی در کشور ما تولید پارچه با عرض ۲ متر بسیار کم وجود دارد، هنوز هم می توان با تولید مجدد، هم مشکلات کارخانه را مرتفع کرد، و هم در جهت ایجاد اشتغال در کارخانه اقدام کرد.

وی با بیان این که بعد از اخراج بسیاری از کارگران کارخانه تنها به عده معدودی از کارگران بیمه بیکاری تعلق گرفته است و بیشتر کارگران حتی از بیمه بیمه بیکاری هم محروم شده اند، گفت: طبق قانون کسی که ۶ ماه سابقه کار داشته باشد، بیمه بیکاری به او تعلق می گیرد، اما با بخشنامه های داخلی بسیاری از کارگران را از این حق محروم کرده اند، که این ظلم بزرگی به کارگران زحمت کش جامعه است.

دبیر سابق کانون شورهای اسلامی کار استان قم، اظهار داشت: در شهر قم هر روز اشتغال از بین می رود و کسی به این موضوع توجه نمی کند، اما کوچکترین اشتغالی که آن هم شاید ناپایدار باشد، به وجود بیاید در بوق و کرنا می شود؛ در کشور ما اشتغال های موجود از بین می رود و همواره ادعای اشتغال جدید داریم.

وی با بیان این که از مسوولین می خواهیم که ابتدا اشتغال موجود را حفظ کنند و بعد نسبت به اشتغال جدید اقدام کنند، گفت: باید دولت محترم ابتدا توجه خود را به حفظ اشتغال موجود معطوف کند و بعد می توان، حتی به گسترش اشتغال های موجود اقدام کند.

نصیری با ذکر این نکته که برای مدیریت صحیح در تمامی زمینه ها باید به تجربه های موجود اهمیت داد، اظهار داشت: نباید با بی توجهی به تجارب گذشته شعار جوان گرایی داد و باید دانست که اینقدر باید ریزش داشته باشیم و هزینه بدهیم تا یک جوان، به یک مدیر واقعی و کاربلد تبدیل شود.

وی در پایان با انتقاد مجدد از کم توجهی به تجارب مدیریتی گذشته، گفت: بی توجهی به تجارب مدیریتی گذشته برای دولت جمهوری اسلامی خوشایند نیست، چرا که این کشور با تلاش همه مردم و خون شهیدان به این نقطه رسیده است؛ الحمدلله امروز که نظام جمهوری اسلامی در اوج اقتدار قرار دارد و لازم است که به این موضوع توجه بیشتری شود.

ارسال پرونده شیوا نظر آهاری به شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب



کمیته گزارشگران حقوق بشر - پرونده شیوا نظر آهاری، عضو کمیته گزارشگران حقوق بشر به شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب به قضاوت پیر عباسی ارسال شد.

این درحالی است که نزدیک به ۱۲۰ روز از بازداشت این فعال حقوق بشر می گذرد و از ۲۴ خردادماه سال گذشته که او برای اولین بار بازداشت شد، هنوز به پرونده اش رسیدگی نشده است.

پس از پی گیری های متعدد خانواده وی دادستان تهران با نوشتن نامه ای خواهان «تسریع در رسیدگی» به پرونده این فعال حقوق بشر شد.

شیوا نظر آهاری، فعال برجسته حقوق بشر از خردادماه سال گذشته نزدیک به ۲۲۰ روز را در بازداشت به سر برده که حدود ۱۰۰ روز آن در سلول های انفرادی زندان اوین بوده است.

نظر آهاری، برای دومین بار در سال گذشته در ۲۹ آذرماه بازداشت شد. این درحالی است که در اول مهرماه با تودیع وثیقه ۲۰۰ میلیون تومانی آزاد شده بود.

نوید خانجانی، کوهیار گوردزی و شیوا نظر آهاری سه عضو بازداشت شده کمیته گزارشگران حقوق بشر هستند.

دعوت ایران از بان کی‌مون برای ورود به شورای حقوق بشر

است

گفت‌وگو با شیرین عبادی



دبیرکل سازمان ملل به‌زودی به ایران سفر خواهد کرد. گفته می‌شود دلیل اصلی این دیدار، آخرین رایزنی‌ها پیرامون پرونده‌هسته‌ای ایران است. شیرین عبادی اما هدف این دعوت را زمینه‌سازی ایران برای دستیابی به نیت دیگری می‌داند. به‌نظر شیرین عبادی، دارنده جایزه نوبل صلح، دعوت دولت جمهوری اسلامی از بان‌کی‌مون، به قصد راهیابی به شورای حقوق بشر سازمان ملل است، اما نفس حضور وی در تهران، می‌تواند به روشن‌گرایی‌های بسیار در باره زندان‌ها و زندانیان سیاسی بیانجامد.

دوچهارم: شما اولین کسی بودید که پس از انتخابات از آقای بان کی‌مون برای سفر به ایران دعوت کردید تا بروند و از نزدیک مشاهده کنند که چه رفتاری با معترضان می‌شود. ایشان چه پاسخی دادند و چه شد که به‌زودی به دعوت جمهوری اسلامی به ایران می‌روند؟

شیرین عبادی: من سه روز پس از انتخابات با آقای بان کی‌مون تلفنی صحبت کردم و دعوت کردم از ایشان که به ایران بروند و اوضاع را از نزدیک ببینند. پس از آن هم دو بار دبیرکل سازمان ملل را ملاقات کردم و همین دعوت را تکرار کردم و ایشان گفتند که به ایران خواهند رفت. البته از نظر دیپلماتیک باید ایشان با دعوت دولت می‌رفت و روشن بود که به پیشنهاد ما نخواهند رفت. اما دعوت دولت ایران از آقای بان‌کی‌مون بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد. جمهوری اسلامی خواستار عضویت در شورای حقوق بشر است و یکی از موانع ورود به این شورا این است که از سال ۲۰۰۵ به بعد، به هیچ گزارشگر حقوق بشر اجازه ورود به ایران و بازدید از زندان‌ها داده نشده است. دولت ایران می‌خواهد به ترفندی این تخلف را بپوشاند و هنگام رای‌گیری بعدی برای این عضویت، به دعوت ایران از آقای بان‌کی‌مون استناد کند.

من البته از رفتن آقای بان‌کی‌مون به ایران استقبال می‌کنم و این را دعوت تمام مردم ایران می‌دانم. همه ما از ایشان خواهش می‌کنیم که علاوه بر دیدار با مسئولان حکومتی، با خانواده زندانیان سیاسی، زندانیان اوین و گوهردشت و وکلای مدافع آنها ملاقات کنند تا حقایق روشن شود.

آیا به ایشان گزارش مستند و مبسوطی از زندان‌های مخفی و موازی و شرایط زندان‌های شهرستان‌ها نیز داده‌اید. شما در صحبت‌هایتان تنها از زندان‌های اوین و گوهردشت نام بردید.

هم من و هم سایر فعالان حقوق بشر در چندین نوبت، گزارش‌های مفصلی از آنچه در زندان‌های رسمی و غیررسمی ایران می‌گذرد به آقای بان‌کی‌مون داده‌ایم. ما با ایشان ارتباط مداوم داریم و هر خبر جدیدی را فوراً به گوش‌شان می‌رسانیم.

به نیت تبلیغاتی دولت ایران از این سفر اشاره کردید. فکر می‌کنید آقای بان‌کی‌مون و مشاوران‌شان به اندازه کافی از اوضاع ایران شناخت ندارند که پیگیر دیدار از زندان‌های ایران نشوند؟

چرا شناخت دارند اما خیلی خوب می‌شود که آقای بان‌کی‌مون با خانواده‌های زندانیان سیاسی، وکلای آنها از جمله نسرين ستوده و خانم غیرت و امثال این‌ها ملاقات کنند. در این‌صورت حقایق زیادی را خواهند دانست که اگر به زندان بروند، از کدام قسمت‌ها باید بازدید کنند. نقشه زندان نیز به آقای بان‌کی‌مون داده خواهد شد.

آقای سحرخیز به نیابت از زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ در نامه‌ای از آقای بان‌کی‌مون خواسته‌اند بروند اوین و پای صحبت محکومان سیاسی بنشینند. فکر می‌کنید این نامه در شرایط کنونی، هزینه‌ی بیشتری برای امثال آقای سحرخیز ایجاد کند؟

شهامت آقای سحرخیز باعث تحسین است و امیدواریم این شجاعت، هزینه بیشتری برای زندگی و امنیت ایشان ایجاد نکند. فراموش نکنیم که پاداش شهامت‌های گذشته ایشان، بازداشت و محکومیت و کلیه خلف‌هایی است که در روند دادرسی پرونده ایشان صورت گرفت. امیدواریم دولت بیش از این هوس نکند بابت شهامت روزنامه‌نگاران به آنها چنین جوایزی بدهد.

از نظر حقوقی و اختیارات، آقای بان‌کی‌مون می‌توانند در صورت مخالفت دولت با رفتن ایشان به زندان‌ها، اصرار کند که باید حتماً از آنها بازدید کنند؟

نخیر! این جزو اختیارات ایشان نیست زیرا دولت می‌تواند بگوید این امری است مربوط به حاکمیت ملی. اما اگر آقای بان‌کی‌مون برگردد و بگوید من درخواست کردم و نشد، این برگ سیاهی برای دولت ایران خواهد شد. این ثابت خواهد کرد که دعوت از ایشان، سیاسی‌بازی بوده و مسئله به همان عضویت در شورای حقوق بشر برمی‌گردد.

من از همین‌جا به دولت ایران اخطار می‌کنم که اگر خود را پایبند ضوابط بین‌المللی می‌داند، چرا به قطعنامه‌های متعدد سازمان ملل برای ورود گزارشگران به ایران عمل نمی‌کند؟ دولت جمهوری اسلامی از چه چیز واهمه دارد؟ چه چیز را دارد از چشم گزارشگران حقوق بشر پنهان می‌کند؟
مصاحبه‌گر: مهیندخت مصباح
تحریریه: بهمن مهرداد

نوزدهمین سالگرد ترور دکتر عبدالرحمن برومند

اعلامیه‌ی نهضت مقاومت ملی ایران

نوزده سال پیش

قتل فجیع و ناجوانمردانه‌ی عبدالرحمن برومند

رئیس هیئت اجرایی نهضت مقاومت ملی ایران

دکتر عبدالرحمن برومند رئیس هیئت اجرایی نهضت مقاومت ملی ایران روز پنجشنبه بیست و نهم فروردین ماه هزار و سیصد و هفتاد - ۱۸ آوریل ۱۹۹۱- در مقابل آسانسور ساختمانی که آپارتمان مسکونی وی در آن قرار داشت، به فرمان حکام جنایتکار جمهوری اسلامی با ضربه‌های کارد کشته شد. عبدالرحمن برومند در سال ۱۳۰۶ شمسی در قریه‌گزار از قراء بُرخار اصفهان تولد یافت. بعد از دوره‌ی متوسطه و مدتی پس از دریافت لیسانس از دانشکده‌ی حقوق به سوئیس رفت و در سال ۱۹۵۶ موفق به اخذ دکترای حقوق شد. این بخش از تحصیل او مصادف بود با دوران دولت ملی مصدق و برومند که از زمان جوانی از هواداران رهبر نهضت ملی ایران بود موفقیت‌های دولت ملی را از راه دور با علاقه و شغف بسیار دنبال می‌کرد.

هر چند رشته‌ی تخصصی او حقوق بود اما او بر همه‌ی ابعاد فرهنگ ایرانی احاطه‌ای کم‌نظیر داشت. اطلاعات وسیع و دقیق او از تاریخ ایران (علاوه بر اطلاعات او از فرهنگ و تاریخ جهان) یکی دیگر از نشانه‌های عشق او به وطن و فرهنگ آن بود. او به عنوان یکی از میلیون‌دوران مبارزات و دولت مصدق و یکی از قدیمی‌ترین اعضای جبهه‌ی ملی ایران (کاندیدای جبهه‌ی ملی در انتخابات مجلس شورای ملی در دوران دیکتاتوری؛ عضو علی‌البدل هیئت اجرایی آن در آستانه‌ی انقلاب) از فرهیختگان تراز اول این نهضت و کشور بشمار میرفت. با اینهمه، دانش و خرد او مانع از آن نبود که عواطف لطیف انسانی در زندگی او جایگاهی حساس داشته باشد. عشق او نسبت به مصدق چندان عمیق بود که هر گاه در جرگه‌ی کوچک پاران نزدیک سخن از مصدق به میان می‌آمد به ندرت ممکن بود که سرشک اندوه از دیدگان بر رخانش نعلند.

در ایام انقلاب اسلامی برومند به محض ورود بختیار به پاریس، آپارتمانی در پاریس در اختیار او گذاشت. همان آپارتمانی که انیس نقاش، سرکرده‌ی کوماندوی مأمور قتل بختیار در روز ۲۵ تیر ماه ۱۳۵۹ آن را به گلوله بست و همان مکانی که در روز ۱۴ مرداد ۱۳۵۹، یک ماه بعد از اولین سوء قصد بجان شاپور بختیار، نهضت مقاومت ملی ایران توسط او و با شرکت برومند و عده‌ای از یاران دیگرش در آن پایه‌گذاری شد.

نقشه‌ی قتل برومند مقدمه‌ی قتل دکتر شاپور بختیار بود که در روز پنجم اوت همان سال اجرا شد. به زعم سران جمهوری اسلامی، این دو جنایت، به عنوان بخشی مهم از یک برنامه‌ی حساب شده به منظور نابودی مخالفین جدی دستگاه استبداد، می‌بایستی موثرترین و سرسخت‌ترین مخالفان رژیم را از میان بردارد و فعالیت نهضت مقاومت ملی ایران در نتیجه‌ی این ضربات مهلک تعطیل شود. اگرچه طبیعت خودکامگی و ماهیت استبداد به اهمیت مقام ملت و بهروزی او توجهی ندارد و دیکتاتورها و مستبدین نیز در تقلا‌ی حفظ قدرت ننگین خود از

وی همچنین خاطر نشان کرد که ادامه این نوع رفتارها نه تنها باعث دلسرد شدن جامعه و کوتاه آمدن آنان از خواسته‌های مشروع خود نخواهد گردید بلکه باعث نارضایتی بیشتر مردم از اوضاع حاکم می‌شود.

در پایان ایشان ضمن ابراز همدردی با خانواده خانم هدایت ابراز امیدواری کرد که هر چه زودتر با اتخاذ عقلانیت و تدبیر از سوی طیف حاکم کلیه ی زندانیان به آغوش جامعه و خانواده های خویش بازگردند.

خانم بهاره هدایت که چهارمین ماه بازداشت خود را در زندان اوین سپری میکند عضو شورای مرکزی و مسئول روابط عمومی دفتر تحکیم وحدت میباشد. گفتنی است میلاد اسدی، عضو شورای مرکزی و بسیاری دیگر از اعضای این مجموعه که از اولین حامیان مهدی کروبی در انتخابات ریاست جمهوری ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ بودند هم اکنون در زندانهای کشور بسر می‌برند.

حضور اعضای سازمان دانش آموختگان ایران در منزل احمد زیدآبادی ادوارنیوز: جمعی از اعضای ارکان مختلف سازمان دانش آموختگان ایران (ادوار تحکیم وحدت) هفته گذشته با حضور در منزل دکتر احمد زیدآبادی، دبیرکل سرافراز و دربند خود با خانواده وی دیدار کرده و سال نو را تبریک گفتند.

به گزارش خبرنگار ادوارنیوز، اعضای سازمان دانش آموختگان ایران در این دیدار در جریان آخرین وضعیت دبیرکل سازمان ادوارتحکیم در زندان رجایی شهر کرج قرار گرفتند. براساس اظهارات خانم مهدیه محمدی همسر دکتر زیدآبادی، وی هم اکنون در بند زندانبانی با جرایم خطرناک قرار دارد و شرایطی به مراتب سخت تر از زندان اوین دارد. خانم محمدی ضمن تشریح محدودیت ملاقاتهای هفتگی با همسرش گفت: "هر دو هفته یکبار امکان ملاقات کابینی داریم که پس از طی مسافت زیاد تا کرج در شرایط بسیار نامناسبی و به مدت تنها ده دقیقه امکان ملاقات همسر را داریم و فقط به انگیزه اینکه از سلامت جسمی و ظاهری دکتر زیدآبادی مطلع شوم به این ملاقات ها می‌روم".

همسر زیدآبادی با اشاره به روحیات ویژه دکتر زیدآبادی به یکی از آخرین گفته های همسرش پرداخت که جمع را به شدت تحت تاثیر قرار داد، وی گفت: " همه شما با شناختی که از احمد دارید می‌دانید او علاقه بسیار زیادی به طبیعت کشورمان دارد و از هر فرصتی برای پناه بردن به دل طبیعت استفاده می‌کرد، در آخرین تماس تلفنی احمد گفت که زندان اوین لاقط چشم اندازی از طبیعت داشت اما در این زندان به جز دیوار و ساختمان چیز دیگری نمی‌بینیم و امروز وقتی از تلویزیون برخی مناظر کوه و دشت را دیدم به شدت دلتنگ دیدار مناظر طبیعی شدم که اکنون ماه هاست از آن محروم".

در این دیدار اعضای سازمان ادوار تحکیم با ابراز تاسف از نحوه برخورد کینه توزانه برخی نهادهای امنیتی حاکمیت با دبیرکل این سازمان که پس از گذشت ده ماه هنوز از شدت و ابعاد آن کاسته نشده است، دلیل اتخاذ چنین شیوه ای از سوی حاکمیت در برخورد با زیدآبادی را آزادی و مقاومت مثال زدنی وی در برابر شکنجه ها و رفتارهای غیرقانونی بازجویان برای کسب اعترافات اجباری و شکستن وی دانستند.



هیچ جنبایتی شرم و ابا ندارند، اما تاریخ بشر گویای این واقعیت است که دیکتاتورها منفور ملت اند و سرانجام مطرود.

کارنامه ی سیاه سی ساله ی جمهوری اسلامی این واقعیت را نشان می‌دهد که دستگاه ولایت و فقاقت تاب تحمل کوچکترین مخالفت با اساس و نماد استبداد دینی را نداشته و در صورت بروز چنین امری همواره با سببیت تمام با مخالفین خود مقابله کرده است.

در نظام دموکراسی، بر خلاف طبیعت عنصر خودکامگی در متن رژیم استبدادی، ملت مختار است و در تعیین سرنوشت خود آزاد، و از این رو بود که عبدالرحمن برومند تمام سعی خود را از اوان جوانی تا واپسین دقایق حیات پرافتخارش وقف و صرف ایجاد محیط اتحاد میان نیروهای اپوزیسیون ملی و حصول آزادی ملت و استقلال مملکت نمود. خاطره ی این کوشش بی دریغ و خستگی ناپذیر اوست که همچون ستاره ای تابناک بر سر راه عاشقان یکرنگ و واقعی دموکراسی برای ایران همچنان می‌درخشد.

نهضت مقاومت ملی ایران همه ساله به مناسبت سالروز قتل برومند، یاد آن راد مرد آزاده و عاشق ایران را که در مقام ریاست هیئت اجرایی نهضت جان در کف نهاد گرامی می‌دارد. امسال، بزرگداشت نام برومند و تجدید عهد با او در اوضاع کنونی کشور از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

هر چند که نسل جوان متولد سالهای اواخر دهه ی شصت و اوایل دهه ی هفتاد شمسی به دلیل فضای سانسور و اختناق. ملو از جعل، دروغ و کتمان که حاکمیت ایجاد کرده است، شاید از برومند، بختیار و دهها تن از رهبران و اعضای اپوزیسیون ملی و دموکرات و همچنین صدها نفر از سایر مخالفین جانباخته ی نظام استبداد دینی جمهوری اسلامی، اطلاع چندانی نداشته باشد اما با ورود خود به صحنه مبارزه و برداشتن فریاد اعتراض به دیکتاتور و مستبد و رهبر دروغین نشان داد که قدم در راهی نهاده است که برومند از آن بنام سرافراز رسیدن ملت به دموکراسی یاد می‌کرد.

ملت شریف و با فرهنگ ایران، بالاخص نسل جوان ایرانی در مسیر تحویل از مرحله ی مقاومت در خانه به مرحله ی انتقال صحنه ی مبارزه به خیابان ثابت کرد که شکست سیاست قتل و حبس و شکنجه و تهدید به نابودی و ایجاد فضای رعب و وحشت محتمل است و غاصبین قدرت بالا خره چاره ای جز تسلیم در مقابل اراده ی ملتی مصمم به گسستن زنجیر های اسارت و رسیدن به هدف آزادی و دموکراسی نخواهند داشت.

ایران هرگز نخواهد مرد

بیست و نهم فروردین ۱۳۸۹ برابر با هجدهم آوریل ۲۰۱۰
نهضت مقاومت ملی ایران

دیدار با خانواده های زیدآبادی و هدایت

اعضای دفتر تحکیم با خانواده ی زیدآبادی و مهدی کروبی با خانواده ی بهاره ی هدایت دیدار کردند

دیدار مهدی کروبی با خانواده بهاره هدایت

اخبار روز - گزارش دریافتی: بعد از ظهر جمعه ۲۷/۰۱/۱۳۸۹ حجت الاسلام مهدی کروبی با حضور در منزل بهاره هدایت با خانواده و همسر وی دیدار کرد. در این دیدار همسر خانم هدایت به ارائه شرح مختصری از پرونده، روند رسیدگی و اتهامات وارده به وی پرداخت و ضمن انتقاد به رویکرد غیر قابل توجیهی که مسئولان امنیتی در وارد آوردن اتهامات متعدد و بی اساس و پرونده سازی برای فعالین مدنی و دانشجویی پیشه کرده اند گفت متأسفیم که پس از چند دهه از انقلابی که یکی از اصلی ترین آرمان هایش آزادی بیان بود اکنون مشاهده میکنیم یکی از اتهامات متعددی که به خانم هدایت وارد گردیده بدعت گذاری از طریق نامگذاری یکرروز در سال به نام روز آزادی بیان و پاسداشت آن توسط وی و سایر دوستان مجموعه تحکیم وحدت می‌باشد!!

مهدی کروبی ضمن ابراز تاسف و انتقاد از رویه ای که در برخورد با فعالین سیاسی و مدنی و نیز دانشجویان صورت می‌پذیرد اتخاذ این نوع روشها را در سرکوب خواسته های مشروع مردم را کم اثر خواند و افزود: با وجود اعمال فشارهای بیشتر بر اقشار مختلف مردم علی الخصوص قشر فرهیخته ی دانشگاهی، فعالین سیاسی، مدنی و نیز بازداشت شدگان حوادث اخیر ولیکن همگان شاهد نحوه برخورد جامعه در استقبال از زندانیان و همراهی با آسیب دیدگان هستیم. این موضوع خود نشاندهنده ی شکست پروژه ی افراطیون در برخوردهای خشونت آمیز با خواسته های به حق مردم است.



سخنرانی - گفتگو

با صاحب نظران و حامیان جنبش سبز

جمشید اسدی، مهرداد درویش پور،

حسن شریعتمداری، مهدی فتاپور،

ملیحه محمدی، عطا هودشتیان

زمان: شنبه ۲۴ آوریل ۲۰۱۰ از ساعت ۱۶

مکان: دانشگاه هامبورگ

آدرس:

Von-Melle-Park 5

20146 Hamburg

Hörsaal:

Institut für Erziehungswissenschaft

INFO.MABISHOMARIM@GOOGLEMAIL.COM

سبز یعنی وطن

مصاحبه ها و مقالات

وزن و اعتبار عرفی گرای و اصلاح طلبی

در برون و درون حاکمیت

خسرو باقرپور



• از عجایب روزگار اما این است که باید نه خطاب به مردم، بلکه در گوش سنگین حامیان به اصطلاح روشنفکر و سکولار اصلاح طلبان دینی فریاد زد که: بزرگواران! در عرصه سیاست و حکومت، بدون ورود به عرصه عرفی گرایی و بدون خروج از دایره قیودات مذهبی و اندیشه ی سنتی، امکان دسترسی به جامعه ای مدرن و دموکراتیک و نو غیرممکن است.

• بی اعتنایی و پشت کردن مردم به اصلاح طلبان حکومتی در تنگنایی که گیر افتاده اند، پاسخی است در خور به آثانی که بارها و بارها لعل حمایت مردم را از آن فروخته اند و اینک خزف اعتبار آنان و حامیانشان دیگر خریداری ندارد.

آنچه از ما گشت گم گر از سلیمان گم شدی

بر سلیمان هم پری هم اهرمن بگریستی

میهن ما صد سال است درگیر نبردی است بی امان، نبردی که دیگر حتی ذکر آن حوصله مخاطبان را سر می برد ولی تاکنون به فرجامی روشن نیز نرسیده است، جامعه ما درگیر پیکار بین سنت و نو است. در این دوران بحرانی و طولانی گذار از سنت به نو اندیشمندان دلسوز و فرهیخته ایرانی ناگزیر است برخوردی درخور، آگاهانه و هوشمندانه با این بحران و علل و عوامل آن داشته باشد. به این معنی که جایگاه معرفت تاریخی و فرهنگی خویش را در ارتباط با فرهنگ امروزین جهان در همه ابعاد پهنیده آن بیابد. و این میسر نمی شود مگر آن که به نقد سنت و معرفت و هویت تاریخی خویش بپردازد و آن کند که به شناخت مبانی هویت خویش و درک آن برسد. با انقلابی که سالها پیش روی داد ذات و نهاد و اندوخته فکری و معرفتی ما آغاز به عریان شدن کرد و ما در ابتدای راهی قرار داده شدیم تا ببینیم و درک کنیم که چه بوده و که بوده ایم. به داور نشستم در مورد خویش و همچنین در مورد فرهنگ و تاریخ خویش، و در این روند شروع به آموختن کردیم تا گستره اندیشه گی خویش را از منظر واقع گرایی عمیق تر ببینیم. از ساخت های فکری و ساختار های هنجاری کهن فاصله گرفتیم و معاصر شدیم. و هم زمان با آن در عرصه پیکاری بی امان و جان ستان گرفتار آمدیم. گذشته ای که می خواست دست نخورده و قاهر و برقرار باشد و ماهیت و هویتش دست نخورده بماند با ما سر سازگاری نداشت، فروهنگ (هنجار های فرومایه) و هنجار و عادات و سنت های کهن به روی ما تیغ آخته از نیام کین کشیدند و ما نیز که از بضاعت در خور دستمان نهی بود در این کارزار گرفتار آمدیم. فرزند خشم آگین سنت که دیو خشونت است ما را از بستر ریشمان تاراند و پرتاب کرد به جایی دور که غم ناله دریغ و دردش به گوش جانمان نشست و حضورمان را در آشنیانه بالندگی مان کم رنگ و کم اثر کرد. اما رزم سنت و نو و همآوردی فرهنگ و فروهنگ در ایران ما و بین ایرانیان در هر کجا گویا سر ایستائی ندارد.

سنت خوش دارد بلمد بر بستر عادات و هنجارها و ارزش های کهن، و "نو" مته های تیز خویش را بر صخره های باستانی سنت به کار آورده است. برصخره های سخت "سنت" بذر "نو" جوانه زده و برای تغییر در هنجارها و ارزش ها و عادات کهن ریشه های خویش را مته وار به کار گرفته است. اما جامعه ما هنوز از گذشته خویش نگسسته است و هنوز هم به رغم تلاشها و جنبش های گوناگون نتوانسته است به تمامی راه خویش را برای برقراری نهادهای مدنی و ساختار های دموکراتیک و هنجارهای معرفتی مدرن بگشاید.

راست این است و پیش از این نیز بارها نوشته بودم که "تحت لوای حاکمیت مذهبی در میهن ما اندیشه ای امکان و اجازه ی ارائه خویش را یافته است که دایره نمود و بودش همانا حول نقطه پرگار حکومت مذهب و اندیشه های سنتی

و مجاز اسلامی چرخیده باشد. اما چندی است که اندیشه خروج از این دایره و پا گذاشتن به عرصه عرفی شدن دین و تحقق دموکراسی سیاسی که اصلاح طلبی نام یافته است میهن ما را در تب و تابی پر شور فرو برده است. هر چند این امر شتاب بسیاری نداشته است ولی با مقاومت شدید سنت گرایان محافظه کار و ضداصلاحات روبرو گردیده است که کوچکترین فرصت را برای سرکوب و بی اعتبار کردن آن از دست نداده اند. جدای از برخوردهائی که با مضمون و ماهیت این نبرد و نیروهای آن در گرفته است نگارنده قصد طرح این پرسش را دارد که: آیا در ایران تاسیس و نهادی شدن نهادهای عرفی و دموکراتیک در بستر سنت و فرهنگ ما وجود دارد؟ و یا برای تحقق نهادهای عرفی و دموکراتیک باید به قبول کلیت تجدیدگرایی و از جمله جدائی نهادی ترین پایگاه سنت یعنی مذهب از سیاست و حکومت دست یافت؟ با قطعیتی جدی می توان گفت که تحقق دموکراسی و عرفی گرایی بدون استقرار ساختارهای سیاسی و اجتماعی سکولار امکان نخواهد داشت. دموکراسی و مدرنیسم و راه کارهای اجتماعی عدالت پژوهانه امروزین پروژه هائی مدرن هستند که بر بستر پیش ساخت های اجتماعی مدرن امکان استقرار دارند و بر زمین لرزان سنت و حاکمیت غیر عرفی مذهبی استواری نمی یابند. پس برای تحقق شرایطی که در ایران امکان بحث و فحص و نبردی نظری را در سطحی گسترده و آزاد فراهم آورد ضروری است فرهنگ سیاسی عرفی در جامعه استقرار یابد و اهرم ها و نهادهائی تاسیس شوند که امکان چنین شرایطی را فراهم و نیز تضمین کنند." برای تحقق آماج گفته شده در بالا دو ساختار مهم فرهنگی و تاریخی در عرصه های عمل و اندیشه باید تغییر کنند. اول، نگاه سنتی پاتریمونیال به حاکمیت سیاسی و دولت. دوم، دین به مثابه نهاد دولتی تنظیم کننده امور دنیوی مردم (سیاسی، اقتصادی، قضائی).

سکولاریزم به مثابه فرایند عرفی شدن جامعه در واقع بدون تغییر دو پدیده فوق به سامان نخواهد رسید. فرایند عرفی شدن جامعه و ورود به عرصه مدرنیته در جامعه ما و هر جامعه سنتی دیگر در تقابل با نهادها و نیرو ها و اندیشه های قرار می گیرد که بود و نبودشان منوط به حفظ سنت است. سنت مهم ترین مانع و رادع هر تحول اجتماعی است، با این دلیل ساده که بروز هر تحول اجتماعی، تغییر روابط قدرتی و مبنای ارزشی آن را باعث خواهد شد. در میهن ما ایران تضاد میان فرایند عرفی شدن جامعه با اسلام از آن جا آغاز می شود که اسلام مهم ترین پایگاه سنت است. در ایران ما اسلام هم به عنوان دین و هم به عنوان قدرت سیاسی در جامعه حضور دارد و به همین دلیل تحول جامعه بدون عرفی شدن اسلام متحقق نخواهد گردید. در میان متفکران و سیاستمداران اسلامی درون و بیرون حکومت چند سالی است که تلاشهایی در غالب اندیشه و راه کارهای عملی سیاسی با مضمون عرفی و امروزین شدن اسلام صورت می گیرد. اما غالب اهالی این سیاست مذهبی علی رغم تقابلات بعضا حادی که با سنت گرایان محافظه کار و مستبد پیدا می کنند، حفظ حوزه قدرت را برای اسلام مجاز و مشروع می دانند و به این امر تجربه شده اجتماعی باور ندارند که اگر اسلام به عنوان یک امر وجدانی خود را به حوزه های اخلاقی و خصوصی اجتماع محدود کند آنگاه زمینه های رشد دموکراسی و تجدد و توسعه مدنی در میهن ما امکان بروز پیدا خواهند کرد. به بیانی دیگر این "سیاسیون" یک بار برای همیشه باید دریابند که رشد و توسعه و شکوفائی صنعتی و سیمای بین المللی معتبر در جامعه ای که توسط مدیران مکتبی و سیاستگزارانی که قائل به تفکیک عملکردهای اجتماعی از نگرش مقدس و خشک دینی نیستند غیر ممکن است. فضای سیاسی نسبتا بازی که از دوم خرداد ماه ۱۳۷۶ با هوشیاری و بیداری مردم ایجاد شد امکان اشاعه نظرات فوق را در سطح متفکران اصلاح طلب دینی هر چه بیشتر فراهم آورد. همپای شکل گیری رگه های عرفی گرایی در میان متفکران مذهبی، تهاجم سنت گرایان محافظه کار به این نیروها شدت گرفت و کلیه امکانات سنت گرایان مرتجع برای بستن دهان اصلاح گرایان و شکستن قلم های آنان بسیج شد. اصلاح طلبان حکومتی به درستی دریافته اند که "سیستمی که قدرت رفرم درونی نداشته باشد و نتواند خود را نقد کند یا به واسطه یک شورش و انقلاب سرنگون خواهد شد و یا به واسطه زوال و انحطاط تدریجی از میان خواهد رفت، کمااینکه تمدن یونان و آتن به واسطه اخراج عنصر نقد در شرایطی قرار گرفت که کم کم زوال و انحطاط یافت و از درون پوک شد چرا که قدرت ابتکار و خلاقیت خود را از دست داده بود. بنا براین نقد را باید میوه آزادی بیان دانست و حذف نقد توسط سیستم باعث اضمحلال و پوک شدن درونی سیستم می شود و هر سیستمی که این کار را انجام دهد خودش را نابود می کند" (سخنرانی حجاریان در سال ۱۳۷۵ در دانشگاه تهران مندرج در روزنامه مشارکت ۴ فروردین ۱۳۷۹).

برخی از این اصلاح طلبان حکومتی حتی تا جایی پیش رفتند که دموکراسی را با شیوه های مقدس حکومتی اسلامی مغایر ندانستند که خود از رشد عرفی گرایی

در میان این دسته از اصلاح طلبان حکایت دارد. احمد قابل از فعالان سیاسی جبهه مشارکت در مقاله ای با نام "خشونت گرایان و حذف اتکا به مردم" مندرج در روزنامه توقیف شده فتح روز سه شنبه ۲۳ فروردین ۷۹ در حالی که میزان عدالتخواهی حاکمان جمهوری اسلامی را با دموکراسی غربی مقایسه می کرد به نتیجه شگفتی آور زیر رسید. "ایا آنان که در یک سخنرانی به مسئولان انتقاد می کنند مثل آیت الله منتظری و محسن کدیور به جرم ادعاکردن علیه حاکمان راهی زندان نمی شوند؟ و در مقابل امثال کلینتون رئیس جمهوری آمریکا، هلموت کهل صدراعظم وقت آلمان و نیکسون آمریکایی و آندره بوتی ایتالیایی و برخی مسئولان رده بالای حکومت های غربی محاکمه و محکوم نشده اند؟ آیا با همین معیار مردم اهل مذهب در ایران حق ندارند پذیرا شوند که دموکراسی غربی نزدیک تر به روش حکومتی امیرالمومنین علی (ع) بوده و هست! حالا اگر کار کشور به جایی برسد که هیچ مسئولی پیدا نشود تا این آرمان های بزرگ و اهداف ملت را تامین کند و چاره کار با بازنگری قانون اساسی حل نشود، یقینا چاره دیگری جز رضایت دادن به تغییر حکومت و نظام و قبول عدم کارائی نظام جمهوری اسلامی نخواهد یافت."

حالا اگر پرسیده شود علل ثمر ندادن و سترون ماندن تلاش های اصلاح گرایان دینی و حکومتی چیست؟ می توان گفت اشکال کار در ناپیگیری و سست عنصری اصلاح طلبان حکومتی است. گذر زمان به خصوص در شش سال گذشته ثابت کرده است که اصلاح طلبان حکومتی با وجود اشاراتی که در اندیشه و نظر به سیاست امروزی می کردند اما هرگز دست از حبل الله دین و سنت بر نداشتند. آنان در مقاطعی حساس و سرنوشت ساز از تمام مواضع اعلام شده خود عدول کرده اند. آنان هر زمان که جامعه خروج از این اضمحلال ملی و نابودی میهنی را فریاد زده است خاک "مردم سالاری دینی" و "سنت سیاسی خمینی" را در اندیشه و تمکین به احکام فوق ارتجاعی حکومت ولایت فقیه را در عمل به چشم آنان پاشیده اند. نتیجه ی این اعمال آنان نیز این شده است که مردم و بسیاری از نیروهای سیاسی، دیگر ذره ای اعتماد به آنان و قول و قرار هایشان ندارند. آنان بار ها و بار ها لعل اعتماد مردم را ارزان فروخته اند و اینک خرف اعتبار آنان و حامیانشان در داخل و خارج دیگر خریداری ندارد. بازتاب اعجاب انگیز این ذهنیت مردم را می توان در بی اعتنایی مطلق مردم به اعتراضات و تحصن اخیر مجلسیان مشاهده کرد. البته در این میان پاره ای از سیاست پیشگان بی افتخار خارج از نظام، که همیشه چشمانشان به دست و دهان قدرت بوده است هنوز از پاشیدن آن خاک به چشم مردم دست برنداشته اند. این رهبران و فعالان سیاسی ی بی اعتبار نیز می روند تا در کنار بی اعتبار ترین مهره های سیاست امروزی ایران پرونده شان برای همیشه بسته شود. سال های طولانی حکومت جبارانه و غیرعرفی ضرورت ایجاد تغییرات را در همه عرصه های حیات اجتماعی و سیاسی و معرفتی و اندیشه گی میهن ما فراهم آورده است و این ضرورت از جانب همه احاد ملت ما احساس می شود. تحقق این تغییرات و تاثیرگذاری نیروهای دموکرات بر آن هوشیاری فراوانی می طلبد. همه احاد مردم جامعه ما با حساسیتی ویژه به امر تحقق دموکراسی و مردم سالاری در کشور می نگرند و طالب آنند که آماج ها و مواعید عقب افتاده متحقق شوند. حضور پر شور مردم در عرصه مبارزات اجتماعی چند ساله گذشته دلیل روشنی مبنی بر بیزاری آنان از عملکرد و سابقه به شدت ظالمانه و ضددمکراتیک و غیرمدنی مرتجعین محافظه کار مذهبی بوده است. بی اعتنایی و پشت کردن مردم به اصلاح طلبان حکومتی در تنگنایی که گیر افتاده اند، پاسخی است در خور به آنانی که گوهر اعتماد مردم را ارزان فروختند. مرتجعین محافظه کار با شدتی عجیب سال ها است در مقابل مطالبات و جنبش حق طلبانه و دموکراتیک مردم ما ایستاده اند و آن را به شدت سرکوب می کنند. برخلاف سر در گمی ها و مماشات مکرر در مکرر اصلاح طلبان دولتی چهره محافظه کاران اما برای مردم ایران چهره روشنی است و در آن تردیدی نیست. در این زمینه سخنان آقای محمد یزدی امام جمعه موقت تهران در پنجم فروردین ۷۹ به نقل از خبرگزاری ایرنا به اندازه کافی روشن و گویاست: "دستگاه قضائی ما به خاطر این که مقرراتش اسلامی است دموکراتیک نیست، انقلاب اسلامی ما به این دلیل بوده است که قوه قضائیه دموکراتیک نباشد و تابع اسلام باشد و قوای مقننه و مجریه نیز همین طور است و این طور نیست که نماینده مجلس بتواند هر قانونی را تصویب کند بلکه باید او قوانین را در چهار چوب قانون اساسی تصویب کند و برای نظارت هم شورای نگهبان تعیین شده است". از این روشن تر دیگر نمی توان گفت. این اندیشه، میراث تام و تمام اندیشگی ی آیت الله خمینی است. حال اگر اصلاح طلبان حکومتی صد سال دیگر هم بکوشند سیمایی دیگرگون از میراث خمینی را بنمایانند راه به جایی نخواهند برد. آنان اگر راست می گویند و صادقند باید قبای سیاست خویش را از پارادکس

"مردم سالاری دینی" و "میراث اندیشگی خمینی" بتکانند. این گونه شاید امکان حضور در عرصه ی سیاست ممکن و امروزی را بیابند. از عجایب روزگار اما این است که باید نه خطاب به مردم، بلکه در گوش سنگین حامیان به اصطلاح روشنفکر و سکولار اصلاح طلبان دینی فریاد زد که: بزرگواران! در عرصه سیاست و حکومت، بدون ورود به عرصه عرفی گرائی و بدون خروج از دایره قیودات مذهبی و اندیشه ی سنتی امکان دسترسی به جامعه ای مدرن و دموکراتیک و نو غیرممکن است. پروژه استقرار دموکراسی در ایران با همگامی و یاری اصلاح طلبان مذهبی و حکومتی به دفعات و به سختی شکست خورده است. جنبش ترقی خواه و نو اندیش ایران باید از راهکارها، تجارب و خصوصیاتی که در تاریخ معاصر ایران، منطقه و جهان وجود دارد بهره و پند گیرد و خود را با راه کارهای ارائه شده از جانب اصلاح طلبان شکست خورده حکومتی همراه نکند. اما دریغ که این بصیرت وجود نداشته است و انذاراتی نیز که از جانب دلسوزان و دوستان اهل اندیشه بر زبان و قلم آمده پاسخی خصمانه یافته اند. چه می توان گفت غیر از این که:

دیده ای خواهم که باشد شه شناس
تا شناسد شاه را در هر لباس!

علیرغم این که در میهن ما حاکمیت مذهبی برقرار است ولی میهن ما سابقه ای با بیش از ۱۵۰ سال مبارزه برای استقرار مدرنیته و فرهنگ نوین دارد. انقلاب مشروطه و جنبش نظری و فرهنگی قبل و بعد از آن زمینه های قابل اتکائی آفرینند که به مثابه پیشینه فرهنگی عرفی ایرانی قابل توجه اند. انقلاب مشروطه سکولاریزم را در سطوحی به مثابه نهاد و ساختار در میهن ما ترویج کرد. ساختارهای قضائی و حکومت داری جدید را در ایران چون جدائی سه قوه، حق رای دادن، برپائی مجلس نمایندگان مردم، و تدوین قانون اساسی به مثابه میثاق ملی بین مردم و حکومت پی افکند. این عناصر نوین عرفی و مدنی تا کنون در میهن ما فقط به اشکال ظاهری وجود داشته اند اما به ناگزیر نهادهایی هستند که حتی همین حاکمیت مذهبی و سنتی فعلی نیز قادر به نادیده گرفتن آنها نبوده است. زمینه های اجتماعی عرفی گرائی در جامعه ما بیش از این ها است که از میان آنها می توان به وجود احزاب و مبارزات حزبی و پارلمانی در سالهای طولانی تاریخ معاصر اشاره داشت که محور سیاست در ایران بودند.

سابقه وجود اتحادیه های کارگری، صنفی، دانشجویی، زنان و عرصه گسترده هنر و ادب اجزای بسیار مهم فرآیند عرفی شدن و دموکراتیزه شدن جامعه ایرانند. در کنار همه این مولفه ها فرهنگ و سابقه چپ در جامعه ایران از گسترده گی و سابقه برخوردار است. مبارزاتی که چپ ایران در گستره ایجاد تشکیلات سیاسی سکولار، اتحادیه های کارگری، اقلیت های ملی و... کرده است در تاریخ معاصر ایران مستتر است. بر نحله های فکری و فرهنگی نوین ایران است که مبارزه در راه گسترش دموکراسی و عرفی کردن عرصه های سیاسی و فرهنگی را تعمیق برند و در شناسائی اندیشه سکولاریسم و عرفی گرائی در گستره مبارزات دموکراتیک مردم بکوشد.

قصه ای بیدار سازد، قصه ای خواب آورد
در خرد هر داستانی را حسابی دیگر است.

جستار فوق پیش از این در مجموعه جستار های ادبی- سیاسی ی "حکایت با صبا"، تابستان ۱۳۸۱ / چاپ اول / انتشارات بیستون / آلمان، نوشته ی خسرو باقرپور درج شده است.

منبع: اخبار روز

سیر مبانی شکل گیری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) گفتگوی تلاش آنلاین با بهروز خلیق



تلاش - به سنتی تقریباً هر ساله مراسم سی و نهمین سالگرد «بنیانگذاری جنبش فدائیان خلق ایران» برگزار گردید. با وجود این که این مراسم همواره به همت و تلاش سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت برگزار می شود، اما سازمان مدعی نیست که این مراسم، بزرگداشت گذشته ای است که تنها به آن تعلق دارد. لطفاً بفرمایید، جنبش فدائی چند گروه و سازمان دیگر را در بر می گیرد؟ آیا دامنه ی جنبش فدائی محدود به همان گروههایی است که هرساله نامشان را در این مراسم می شنویم یا شامل سازمانها و حتا افراد دیگری هم می شود که در این گردهم آییها

خلیق: ما همه ساله، سالروز بنیانگذاری جنبش فدائی را جشن می گیریم. برگزاری جشن توسط سازمان ما به معنی آن نیست که جنبش فدائی تنها به سازمان ما تعلق دارد. چنانچه مشاهده کردید، ما امسال از رفیق پرویز نویدی دعوت کردیم که در کنار رفقای ما قرار گیرد و همانند رفقای ما به بیان نظرات خود بپردازد. تلاش ما همواره این بوده است که جشن بنیانگذاری جنبش فدائی مشترکاً توسط جریان های برآمده از آن برگزار شود. ولی متأسفانه تا کنون به دلایل مختلف این تلاش به نتیجه نرسیده است. امیدوارم که چهلمین سالگرد حیات جنبش فدائی مشترکاً توسط بخش بزرگی از فدائیان خلق برگزار شود. تا جایی که من اطلاع دارم سازمان چریک های فدایی خلق ایران سالگرد جنبش فدائی را جشن می گیرد. احتمالاً برخی جریان های دیگر فدائی هم سالگرد نوزده بهمن را جشن می گیرند که بازتاب چندانی در رسانه ها ندارد. در حال حاضر علاوه بر سازمان ما، جریان های زیر هم با نام فدائی فعالیت می کنند:

- سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
- سازمان چریک های فدایی خلق ایران
- چریک های فدایی خلق ایران
- سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اقلیت) که به دو جریان تقسیم شده اند
- مدتی است که جریانی با نام سازمان اتحاد فدائیان کمونیست شروع به فعالیت کرده است.
- جنبش فدائی همانند سایر جنبش های اجتماعی از نیروهای وسیعی تشکیل شده است. بخشی از این نیروها در سازمان های سیاسی متشکل شده اند و بخش دیگر بیرون از سازمان ها هستند که خود را متعلق به این جنبش می دانند. این نیرو هم در داخل حضور دارد و هم در خارج از کشور.

تلاش - سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت - زادروز دیگری دارد و آن مقطع اعلام رسمی انشعاب بزرگ اقلیت و اکثریت بر سر مشی مسلحانه به عنوان موضوع محوری بوده است. ابتدا پس از این انشعاب است که جنبش سیاسی ایران رسماً با سازمان شما - اکثریت به عنوان یک سازمان سیاسی - مواجه می شود.

به تعارض یا بهتر است بگوئیم تناقض میان این دو زادروز، که در یکی مشی مسلحانه - و تبعات آن - فراخوانده و به عمل بدل می شود، و آن دیگری که با رد مشی مسلحانه سازمان اکثریت یا به عرصه وجود می گذارد، چگونه برخورد می شود؟ زادروز واقعی تر سازمان کدامست؟ چرا از سوی سازمان همه ساله سالروز آغاز مشی چریکی گرامی داشته می شود، اما به مقطع تولد رسمی سازمان اعتنای چندانی نمی شود؟

خلیق: بر سر مبارزه مسلحانه نه یک انشعاب، بلکه چهار انشعاب در جنبش فدائی داشتیم. شکل گیری این انشعابها عمدتاً به زندان ها بر می گردند. اما یکی از انشعابات در درون سازمان و بعد از ضربات سال ۱۳۵۵ صورت گرفت که در راس آن تورج حیدری بیگوند قرار داشت که به حزب توده ایران پیوست. در

زندان ها در بین طیف جنبش فدائی، سه گرایش در بین سال های ۱۳۵۰-۱۳۵۷ پدید آمد که به جدائی آن ها انجامید ولی به بیرون از زندان امتداد پیدا نکرد. گرایش رد مبارزه مسلحانه، گرایش مدافع نظرات مسعود احمدزاده، گرایش طرفدار نظرات بیژن جزئی. مدافعین گرایش اول بعد از آزادی از زندان به همراه تعدادی از کادرهای گروه فلسطین و مجاهدین مارکسیست شده، سازمان راه کارگر را پی ریختند. انشعاب دوم در سال ۱۳۵۸ بر سر مشی چریکی و دیدگاه های مسعود احمدزاده صورت گرفت. طرفداران گرایش دوم بعد از آزادی از زندان با اشرف دهقانی و محمدحرمی پور که در جریان انقلاب بهمین به ایران بازگشته بودند، نزدیک شدند و از دیدگاه مسعود احمدزاده و از مشی چریکی دفاع کردند. این گرایش با توجه به اینکه اکثریت فدائیان مشی چریکی و نظرات مسعود احمدزاده را رد کرده بودند، دیگر جای خود را در سازمان نمی بیند و لذا راه خود را جدا کردند و جریانی را به نام چریک های فدایی خلق ایران که به جریان اشرف دهقانی معروف است، تشکیل دادند.

اما انشعاب بزرگ در جنبش فدائی در سال ۱۳۵۹ صورت گرفت و سازمان به دو جریان اقلیت و اکثریت تقسیم گردید. انشعاب بر سر دو موضوع بود:

۱. طرفداری از مبارزه مسلحانه و رد آن. اقلیت همچنان از مبارزه مسلحانه دفاع می کرد و اکثریت حامی مبارزه مسالمت آمیز و مخالف مبارزه مسلحانه بود.
۲. اختلاف بر سر تحلیل از جمهوری اسلامی و سیاست های متخذه نسبت به آن. این گفته شما درست است که جامعه سیاسی ایران بعد از انشعاب اقلیت و اکثریت، با سازمان ما به عنوان سازمان سیاسی مواجه شد. ولی رویکرد سازمان ما به مبارزه مسالمت آمیز و مدنی، فاصله گرفتن از مبارزه مسلحانه و برآمدن آن به عنوان سازمان سیاسی به معنی نفی موجودیت گذشته سازمان نیست. ما نمی توانیم این واقعیت را نفی کنیم که سازمان ما از درون جریانی پدید آمده است که طی هشت سال مبارزه مسلحانه کرده است. ما نمی توانیم آن بخش از حیات خودمان را بکنیم و دور بیاندازیم. سازمان خود را جزو جنبش فدائی می داند و جنبش فدائی در سال ۱۳۴۹ یا به حیات گذاشته است و نه در سال ۱۳۵۹.

به علاوه اقلیت هم در سال های بعد به دو جریان تقسیم شد که بخشی از آن مخالف مبارزه مسلحانه با جمهوری اسلامی بودند. در طی دهه های گذشته بخشی از نیروهای اقلیت و بخش دیگری از فدائیان که در سال های بعد از سازمان جدا شدند، باهم وارد روند وحدت شده و سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران را تشکیل دادند که به مبارزه مسالمت آمیز و مدنی اعتقاد دارد و به عنوان سازمان سیاسی عمل می کند.

تلاش - حق با شماست نقد گذشته نباید به معنای نفی یا انکار آن گرفته شود. اما برگزاری جشن و سرور به مناسبت آن گذشته نیز پای باور به نقد آن را نیز تا حدودی سست می کند، یا حداقل گرد ابهام بر آن نقد و ژرفای آن می پاشد. چه ارتباطی میان دو موضوع محوری انشعاب اقلیت و اکثریت وجود داشت؟ یا به عبارت روشن تر؛ رد مبارزه ی مسلحانه تا چه اندازه زیر سایه ی «تحلیل از جمهوری اسلامی و سیاست های متخذه نسبت به آن» قرار داشت؟

خلیق: یک جریان دوبار متولد نمی شود و نمی توان دوبار برای آن جنبش تولد گرفت. جشن و سرور در سالگرد جنبش فدائی به معنی تأیید مشی چریکی نیست، بلکه از یکسو تجلیل از یارانی است که برای بهروزی مردم مبارزه کردند و جان خودشان را در این راه از دست دادند. جوانانی که تنها سودای سعادت مردم را در سر داشتند و برای رسیدن به آن سختی ها، شکنجه ها و زندان را تحمل کردند. از سوی دیگر تأکیدی است بر تحولاتی که این جنبش طی کرده است. ما جنبش فدائی را علیرغم افت و خیزهای آن، جریانی بالنده و پویا می دانیم. به نظر نمی رسد با برگزاری جشن سالگرد جنبش فدائی، این ذهنیت به وجود بیاید که گویا امروز ما از مبارزه مسلحانه دفاع می کنیم. ما از سال ۱۳۵۸ به اینسو، همه ساله جشن سالگرد جنبش فدائی را برگزار کرده ایم. چه در ایران و چه در مهاجرت. این جشن به یک سنت تبدیل شده است.

بین رد مبارزه مسلحانه و "تحلیل از جمهوری اسلامی و سیاست های متخذه نسبت به آن" ارتباط معینی وجود نداشت. اکثریت نیروهای فدائی در تجربه و در بحث های نظری در زندان و بیرون از آن، به رد مبارزه مسلحانه رسیدند و راه مبارزه سیاسی را انتخاب کردند.

تلاش - اگر میان اعلام علنی و رسمی رد مشی مسلحانه و اتخاذ سیاست حمایت از حکومت انقلابی ضدامپریالیستی - با همه الزامات آن - که شما از آن در پوشش «تحلیل از جمهوری اسلامی و سیاست های متخذه» یاد می کنید، ارتباط

دفاع می‌کنیم. جنبش اعتراضی برآمده از انتخابات ۲۲ خرداد هم جنبش توده‌ای است و ما خود را جزو این جنبش می‌دانیم. ما از جامعه تودودار دفاع نمی‌کنیم و نظر ما این است که گروه‌های مختلف اجتماعی لازم است که سازمان پیدا کنند و در کنار مطالبات عمومی، مطالبات مشخص خودشان را مطرح کنند. جنبش برخاسته از بطن جامعه تودودار، به دنبال فاشیسم، راست افراطی و یا رهبری کاریزماتیک می‌افتد و برای جامعه فاجعه می‌آفریند.

آنچه من در پاسخ به سئوالات شما گفتم در رابطه با دلایل رد مبارزه مسلحانه بود و نه صرفاً بنیان‌های شکل‌گیری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت). بنیان‌های سازمان در سند "دیدگاه‌ها و آماج‌ها" و در برنامه سازمان آمده است. می‌توانید برای آشنایی با بنیان‌های نظری و برنامه‌های سازمان ما به این دو سند مراجعه کنید. من در اینجا یک پارگراف از سند "دیدگاه‌ها و آماج‌ها" نقل می‌کنم تا پاسخ شما را داده باشم: "سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) مدافع دموکراسی، پیشرفت، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم است. صلح در مقیاس ملی و بین‌المللی خواست بزرگ انسانها و ضامن اساسی موفقیت در راستای آماج‌های فوق است. ما دفاع پیگیر از استقلال کشور و منافع ملی را با دفاع از مناسبات برابرانه و برادرانه میان همه ملل جهان پیوند می‌دهیم. سازمان ما مدافع حقوق بشر است و بر همین پایه علیه هر گونه ستم ملی، طبقاتی، جنسی، نژادی، مذهبی و عقیدتی مبارزه می‌کند. در شرایط جهان امروز حفظ محیط زیست و ممانعت از مداخلات زیانبار در طبیعت زیست یکی از هدفهای بزرگ بشریت است. این هدف یکی از آماج‌های اصلی برنامه سیاسی ما است."

تدقیق و تکمیل سند "دیدگاه‌ها و آماج‌ها" در دستور کار کنگره آتی سازمان قرار دارد. در سند برنامه، نگاه ما نسبت به جامعه، دولت، مناسبات آندو، مسائل اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و برنامه مشخص ما در زمینه‌های مختلف آمده است.

تلاش - ما و احتمالاً برخی از خوانندگان علاقمندان به سرنوشت سازمان نیز تحولات و تغییرات نظری سازمان شما، و به ویژه آن چه که بر روی «کاغذ» آمده است را با اشتیاق دنبال کرده‌ایم. هرچند استناد به اسناد مصوبه کنگره‌های جدیدتر سازمانی از سوی شما به عنوان بالاترین مقام رسمی فدائیان خلق ایران (اکثریت) برای ما قابل فهم است، اما باید به ما حق بدهید که اعلام کنیم این اسنادها هنوز به معنای توضیح دقیق چگونگی این تغییرات نیست و به ما در تشخیص این که آیا به مقتضای روز و تکرار آنچه همه می‌گویند، و تفکیک آن از مبانی فکری و ارزشی کمک چندانی نمی‌کند.

ما هم می‌بینیم که دیدگاه‌ها و آماج‌های جدید ظاهراً با بنیانهای مقطع پایه گزارشی سازمان - چه سال ۴۹ و چه ۵۹ - متفاوتند. اما آنچه در نهایت روی این «کاغذها» بازتاب نمی‌یابند، ارزیابی از درستی و راستی شیوه‌ها در تغییر دیدگاه‌ها و میزان ژرفای این تغییرات در درون سازمان است و همچنین بی پاسخ ماندن پرسش‌هایی است که از قضا برخی در جلب اعتماد عمومی نسبت به این مبانی و پایبندی بدانها موثرند، از جمله این که: سازمانی که این چنین آماده تغییر مواضع، بنیانها و ارزشهای - اگر دوست دارید به جای آن بگویند، دیدگاه‌ها و آماج‌های - خود بوده است و تنها در طول مدت سه دهه یا چند سالی بیشتر و کمتر، از یک سازمان شبه نظامی مارکسیست - لنینیست مدافع دیکتاتوری طبقه کارگر، به یک سازمان سیاسی در پی همان نظام و با آماج اصلی ضدیت با امپریالیسم جهانی و سپس به یک سازمان مدافع صلح، مدافع حقوق مساوی و آزادی‌های فردی و اجتماعی مخالف «دولت حداکثری» و.... تغییر یافته، آیا چنین سازمان مستعد تغییری، آمادگی پذیرش رابطه اندیشه، ایدئولوژی و عمل سیاسی خود را نیز داشته است؟ اگر بله، آیا روشن شده است که در هر مقطعی روشها و سیاستهای اتخاذی از سوی سازمان تابع کدامیک از این دستگاههای فکری و نظام ارزشی بوده است و آیا مسئولیت سیاست‌های ناشی آنها را نیز پذیرفته است؟ اگر بله، پس چرا هنوز بعضاً حتما سخنان یک شاعر یا روزنامه نگار - به هر بهانه‌ای - می‌تواند پس از سی سال به ناآرامی‌های درون سازمانی و گسست بیشتر داخلی آن دامن بزند؟ آیا سازمان به روشنی و با قبول مسئولیت سازمانی، نه فردی یا جناحی، اعلام داشته است که در هر مقطعی زیر سایه دستگاه فکری خاص آن مقطع - آن دیدگاه‌ها و آماجها - تا کجا در عمل سیاسی پیشرفته و مسئولیت آن را می‌پذیرد؟ اگر بله پس درگیری‌های درونی سازمان حتماً بالاترین سطوح کادرهای پرسابقه آن نشانه چیست؟ آیا سازمان می‌تواند با اطمینان اعلام نماید که میزان پایبندی خود به اندیشه‌ها و ارزشهایش را همواره در عمل نیز به نمایش گذاشته و به اثبات رسانده است و اگر نه چرا و به چه دلیلی؟ و اگر سازمان در نهایت و در عمل به نتایج سیاسی افکار خود تن نداده و به راهی خلاف انتظار برخاسته از آن

معنی وجود نداشته، اما ظهور سازمان اکثریت از درون جنبش فدائی بر پایه این دو رکن نباید اتفاقی و بی ارتباط باهم بوده باشد. زیرا به گفته‌ی خود شما - که تنها تأیید یک رخداد واقعی است - «انشعاب بزرگ» در سال ۱۳۵۹ - و ظهور رسمی سازمان - بر سر همین دو موضوع بوده است. یعنی بخشی از منشعبین ادامه‌مشی مسلحانه را می‌خواست و بخش دیگر آن را رد می‌کرد و بخشی سرنگونی رژیم را دنبال می‌کرد، آن هم به شیوه انقلابی و قهرآمیز، دیگری به مشی حمایت از آن به دلیل انقلابی بودن رژیم روی آورده بود.

حال با فرض پذیرفتن «بی ارتباطی» میان این دو موضوع، اما پذیرفتن این که این دو موضوع به مثابه دو مرز تفکیک سازمان اکثریت از سایر سازمانهای درون جنبش فدائی در مقطع «انشعاب بزرگ» بوده است، باید بتوانیم برای شناخت ریشه‌ای و سیر تحولی بهتر سازمان هر یک از این دو رکن و مبانی نظری شکل‌گیری آنها را دیده و بررسی کنیم. مبانی نظری رد مشی مسلحانه که به گفته شما از نظر توالی زمانی قدیمی‌تر است، کدام استلالها بودند؟

خلیق: بی‌تردید سیاست حمایت از جمهوری اسلامی که در نیمه دوم سال ۱۳۵۸ کم رنگ بود و به تدریج پررنگ‌تر شد، در انشعاب اکثریت - اقلیت موثر بود. اما رد مبارزه مسلحانه توسط اکثریت به لحاظ زمانی مقدم بر حمایت از جمهوری اسلامی بود. رد مبارزه مسلحانه از یکسو به بحث‌های نظری بر می‌گشت که در زندان‌ها جریان پیدا کرده بود که قبلاً به آن اشاره شد و از سوی دیگر به تجربه انقلاب بهمن و ماه‌های بعد از آن و طرح شعار پیش به سوی «تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر». مبانی نظری رد مبارزه مسلحانه در آن زمان مارکسیسم - لنینیسم بود. در جزوه‌ای که در سال ۱۳۵۸ در پاسخ به «مصحح با رفیق اشرف دهقانی» نوشته شد، از این زاویه مشی چریکی مورد نقد قرار گرفت. طبعاً زاویه نقد امروز ما از مبارزه مسلحانه با نقد آن روز متفاوت است. آن روز مبنای نظری نقد مبارزه مسلحانه، در اساس لنینیسم بود.

پارامتر دیگر رد مبارزه مسلحانه به تجربه انقلاب بهمن بر می‌گشت. برکناری حکومت شاه در پرتو جنبش توده‌ای عملی شد نه قهر پیشرو. این امر به نگاه ما نسبت به مبارزه مسلحانه ضربه زد و عدم کارایی آن را آشکار ساخت. به علاوه دهه ۶۰ و ۷۰ که دوران جنگ‌های آزادی‌بخش بود، سپری شده بود و جنبش چریکی در امریکای لاتین هم به موفقیت چندانی دست نیافته بود. این امر نیز در فاصله‌گیری از مبارزه مسلحانه نقش داشت.

بعد از انقلاب تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر در دستور کار ما قرار گرفت. تشکیل حزب طبقه کارگر با مشی مسلحانه مغایرت داشت و فعالیت صنفی و سیاسی را می‌طلبید.

تلاش - بنابراین ابتدا مشی مسلحانه در نزدیکی بیشتر به مارکسیسم - لنینیسم مورد تردید قرار گرفت و بعد هم تجربه انقلاب اسلامی که یک حرکت توده‌ای عظیم برای سرنگونی رژیم وقت بود، بی اثر بودن و مردود بودن آن مشی را نشان داد. به این ترتیب رد یک مشی نادرست از دو زاویه‌ی فکری و بر دو پایه‌ای که بعدها مجدداً خود آنها مورد تردید قرار گرفتند! به این معنا که ۱ - لنینیسم با هسته‌ی مرکزی تشکیل حزب طبقه کارگر به منظور استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بعضاً مسکوت گذاشته و بعضاً در نوشته‌ها و مواضع فردی برخی اعضای موثر سازمان رد شد ۲ - انقلاب توده‌ای ایران همراه با رهبری و حامیان سیاسی و روشنفکری خود از عهده استقرار رژیم و مناسباتی برآمد که در عمل شکست تاسف بار تاریخی، فکری، فرهنگی و اخلاقی خود را به نمایش گذاشت - چه کسی است که امروز دیگر از چنین توده‌ای و بسیج آن به هر قیمت فاصله نگرفته باشد! به ورشکستگی الگوی جنبش‌های چریکی امریکای لاتین در عمل هم که هنوز در توجیه آن مشی و تحت تأثیر «شرایط جهانی بودن» بکار گرفته می‌شود، اشاره نمودید. به این ترتیب و با این نتیجه‌گیریها می‌بینیم در درجه نخست بنیان‌های شکل‌گیری یا تجدید حیات سازمان اکثریت همه بی ربط شدند. قوای جدید یا باقی مانده‌ی سازمان اکثریت بر چه بنیانی شکل گرفته یا به بقای خود ادامه می‌دهند؟

خلیق: ابتدا چند نکته در رابطه با متن سؤال شما. من از انقلاب توده‌ای صحبت نکردم، بلکه از جنبش توده‌ای در مقابل قهر پیشرو و از کارایی و عدم کارایی آن دو سخن گفتم. برآمدن جمهوری اسلامی از بطن جنبش توده‌ای، به معنی نفی جنبش توده‌ای به طور کلی نیست. جنبش توده‌ای با سمت‌گیری ارتجاعی مورد تأیید ما نیست. ولی ما از جنبش توده‌ای که ترقی‌خواهانه است،

دیدگاهها رفته است، چگونه می توان امروز مطمئن بود که سازمان در عمل سیاسی خود به دیدگاهها و آماجهای جدید متفاوتش، وفادار خواهد ماند؟

خلیق: در سمت‌گیری عمومی سازمان به عنوان جریان چپ تغییری به وجود نیامده است. آنچه امروز ما را به دیروز پیوند می‌دهد، همانا جایگاه ما به عنوان جریان چپ، مبارزه علیه نابرابری‌های اجتماعی، دفاع از عدالت اجتماعی و تلاش برای پی‌ریزی جامعه انسانی است. انتخاب اجتماعی ما به عنوان مدافع منافع طبقه کارگر و زحمتکشان در طی چهار دهه ثابت مانده است. بنابراین بین آماج‌های کنونی ما با دوره بنیان‌گذاری سازمان اشتراکات معینی وجود دارد. این خطوط کلی اگر توضیح دهنده پیوند امروز ما با گذشته است، ولی توضیح دهنده گسست‌ها از گذشته و سیر تحولی سازمان ما نیست. سازمان ما دو تحول جدی را پشت سر گذاشته است. تحول اول به سال‌های بعد از انقلاب بر می‌گردد. گذر از یک سازمان چریکی معتقد به مارکسیسم - لنینیسم به سازمان سیاسی معتقد به مارکسیسم - لنینیسم با برداشت رایج در اتحاد شوروی و احزاب کمونیست. یعنی فاصله گرفتن از یک جریان چریکی که مشخصات خاص خود را داشت و پیوستن به جنبش جهانی کمونیستی و پذیرش دستگاه فکری آن و نزدیکی به حزب توده ایران. تحول دوم گذر از یک سازمان سیاسی - ایدئولوژیک مارکسیست - لنینیست به یک سازمان چپ دمکرات و غیرایدئولوژیک.

شما از توضیح دقیق چگونگی تغییرات صحبت کردید. توضیح روند تغییرات در سازمان و تعیین مشخصات نظری و سیاسی سازمان در هر مرحله، در این مجمل نمی‌گنجد. من به برخی علل و وجوه تغییرات در سنوات بالا پرداختم. لازم است در مطلب جداگانه به چگونگی این تغییرات در آن زمان پرداخته شود. ما تلاش خواهیم کرد که در چهلین سالگرد جنبش فدائی به تبیین تحولات سازمان بپردازیم.

اما در مورد سنوات مشخص شما:

۱. ما مسئولیت اقدامات سیاسی آن دوره‌ها را پذیرا هستیم. بارها دیدگاه‌ها و عملکرد سازمان را نقد کرده‌ایم. از جمله، مشی سیاسی سازمان در سال‌های ۱۳۵۸ - ۱۳۶۲ در پلنوم سال ۱۳۶۵ کمیته مرکزی و در کنگره اول سازمان در سال ۱۳۶۹ مورد نقد قرار گرفته است. در کنگره یازده سازمان از جانب هیئت سیاسی - اجرایی قرار ی که کنگره ارائه شد مبنی بر بررسی مشی سیاسی سازمان در دوره مزبور. در این قرار آمده است: "کنگره از شورای مرکزی آتی در تداوم کار کمیسیون ثبت عملکرد رهبری، می‌خواهد مسئله بررسی و نقد سیاست و عملکرد سازمان در سال‌های نخستین پس از انقلاب را نسبت به جمهوری اسلامی به جهات نظری، برنامه‌ای، سیاسی، حقوقی و سازمانی در دستور کار خود قرار دهد و پیامدهای آن سیاست را در ارتباط با مجموعه سیاست‌ها و عملکرد جریان‌های سیاسی توضیح دهد. این بررسی مجموعه سیاست‌ها و عملکرد سازمان در آن مقطع را شامل خواهد شد. نتیجه بررسی به شکل مقتضی انتشار بیرونی خواهد یافت."

سازمان از پذیرش مسئولیت شانه خالی نمی‌کند و از نقد سیاست‌ها و عملکرد خود ابائی ندارد. ما عمیقاً اعتقاد به نقد مشی سیاسی و عملکرد جریان‌های سیاسی در دوره‌های مختلف داریم. کمتر جریان سیاسی در کشور را می‌توان سراغ داشت که در حد ما، گذشته خود را نقد کرده باشد. ما بعد از گذشت حدود سه دهه از آزمون، باز نقد برنامه، سیاست‌ها و عملکرد سازمان را در دستور کار خود قرار داده‌ایم.

۲. زمانی که یک "شاعر و یا روزنامه‌نگار" و یا فردی بدون سند و مدرک به یک سازمان تهمت سنگین می‌زند، باید با آن برخورد کرد. ما به شاعر مورد نظر شما مراجعه کردیم و گفتیم که هر سندی دارید آن را در اختیار ما بگذارید و یا منتشر کنید. اما تا کنون نه او و نه افراد دیگر نتوانسته‌اند اتهامات خود را مستند کنند. متأسفانه فرهنگ اتهام و هتاک جزو فرهنگ بخشی از نیروهای سیاسی است. آنها براحتی اتهام می‌زنند بدون اینکه اتهام خود را مستند و مستدل کنند.

۳. تحول نظری، برنامه‌ای و سیاسی ما و گذر به یک سازمان سیاسی چپ دمکرات نه به کنگره‌های اخیر، بلکه به دوره مهاجرت بر می‌گردد. چالش سنگینی نظری، برنامه‌ای، سیاسی و سازمانی در درون سازمان از سال ۱۳۶۲ تا کنگره اول سازمان در سال ۱۳۶۹ جریان داشت. متأسفانه تا کنون به این دوره که در حیات سازمان و در تحولات آن نقش زیادی داشته است، پرداخته نشده است.

۴. دو عامل مهم در سمت‌گیری نظری، برنامه‌ای، سیاسی و سازمانی ما در آن سال‌ها و در سال‌های بعد تأثیرات جدی داشته است. عامل اول برآمدن استبداد دینی از انقلاب بهمن، عملکرد جمهوری اسلامی و سیاست ما در پشتیبانی از این حکومت در مقطع سال‌های ۱۳۵۹ - ۱۳۶۱. عامل دیگر حضور بخشی از

کادرهای سازمان در اتحاد شوروی و دیدن واقعیات این جامعه، تحولات جهانی و فروپاشی اتحاد شوروی و اردوگاه شرق بود.

۵. شما از وفاداری سازمان به دیدگاه‌ها و آماج‌های صحبت کرده‌اید. باید بگوییم که آنچه من در بالا نقل کردم، به سال‌های اخیر بر نمی‌گردد. بلکه در کنگره دوم سازمان که در سال ۱۳۷۰ برگزار شد، به این مسائل پرداخته شده است. من برای تأیید این موضوع پاراگرافی از سند مصوب کنگره دوم را نقل می‌کنم که نشان می‌دهد که تحولات فکری ما به آن سال‌ها بر می‌گردد: "سازمان ما یک سازمان ایدئولوژیک، یعنی سازمانی که از نظام فکری - فلسفی خاصی پیروی می‌کند، نیست و در تدوین و تنظیم برنامه، خط مشی سیاسی و امور تشکیلاتی خود، از مجموعه اندیشه و دانش پیشرو و معاصر بهره می‌گیرند. سازمان ما مدافع حقوق بشر و دمکراسی، عدالت اجتماعی، رشد اقتصادی و رفاه مردم است و در راستای باور به ارزش‌های انسانی و عموم بشری، خواهان تأمین منافع ملی سند "دیدگاه‌ها و آماج‌ها" در کنگره پنجم که در سال ۱۳۷۶ برگزار شد، به تصویب رسید. تحولات فکری ما و گذر به سازمان چپ دمکرات از سابقه دو دهه برخوردار است. دو دهه است که سازمان ما با چنین سیمانی معرفی می‌شود. سابقه دو دهه نشان از پایداری سازمان ما در مواضع کنونیست. در طی دو دهه نگرش نظری، برنامه‌ای، سیاسی و سازمانی ما، سیر تکوینی خود را طی کرده است.

۶. یکی از ویژگی‌های سازمان ما، پویایی آن بوده است. این خصوصیت موجب شده است که سازمان پذیرای تحولات فکری و سیاسی باشد و از مواضع دکماتیک فاصله بگیرد. ما عدم تأثیر پذیری جریان‌های سیاسی از تحولات جهانی و تحولات کشور را مثبت نمی‌دانیم. زلزله‌ای در سطح جهان اتفاق افتاد و تجربه ۷۰ ساله اتحاد شوروی شکست خورد. برخی جریان‌های چپ همچنان چشم بر این رویداد بزرگ بستند و بر دیدگاه‌ها خود پای فشردند. اما ما از این رویداد به شدت تأثیر پذیرفتیم و در دیدگاه‌های خود بازنگری کردیم.

۷. کوشش ما این بود که نگرش جدید خود را در عمل و در عرصه سیاسی و سازمانی به کار بندیم. در این زمینه می‌توان موارد متعددی را ذکر کرد. من فقط به یک مورد به طور کوتاه اشاره می‌کنم. ما سازمان را باز کردیم و دمکراسی را در زندگی سازمانی به کار گرفتیم. از جمله در تأمین حقوق اعضا، مناسبات درون سازمانی و ساختارهای تشکیلاتی و پذیرش نگاه‌های مختلف در چارچوب جریان چپ. در این زمینه ما دستاوردهای زیادی داشتیم که امیدوارم امکان جمع‌بندی و ارائه آن فراهم گردد.

طبعا در پیشبرد این پرنسپ‌ها، ما با مشکلات زیادی روبرو بوده و هستیم و نواقص در کار ما اندک نیست. باز کردن سازمان، پیامدهای مثبتی برای سازمان داشت. ولی در عین حال مشکلاتی هم آفریده است.

تلاش - با سپاس از همکاری و پاسخهای صمیمانه اتان

منبع: www.Talashonline.com

ایدئولوژی شیطانی

مقاله ای از حسین نقاشی دبیر سابق انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران

پایتخت اشک دو انسان شاد نیست
دل های تنگ هموطنانم گشاد نیست
چونان به جنگلی که تیر حکم می کند
اینجا رژیم ضد بشر حکم می کند
شلوار خیس می شود از ترس این رژیم
در کوچه های غزه و حیفا و اورشلیم!!!

در دوران کودکی خوب به خاطر دارم مجری اخبار تلویزیون را که در هنگامه پخش یک سریال پر مخاطب (اگر اشتباه نکنم سریال اوشین بود) بر صفحه ظاهر شد و خبر از پخش تصاویری دلخراش از ضرب و شتم جوانان فلسطینی توسط سربازان جنایت کار صهیونیستی داد. آن صحنه های کوبیدن سر یک فلسطینی به دیوار و یا آن صحنه های که عده ای را دست و چشم بسته بر تپه ای سنگی انداخته و با سبیتی و صفناپذیر بر کتف و زانویشان با سنگ می کوبیدند، هرگز از یاد ها رفتنی نیست! بی رحمی و شقاوتی که ریشه در یک "ایدئولوژی شیطانی" دارد، ورنه کدام وجدان بیداری می تواند در حق همنوع خود چنین روا دارد! حال اگر این رفتارها یکبار و دوبار بود میشد ادعا کرد افرادی "خودسر" دست به کار شدند و از سر نادانی و نابکاری عملی کردند که نباید میکردند! و یا با تحلیلی دایی جان ناپلونی بگوئیم که عده ای نفوذی برای بد نام کردن دولت یهود و زیر سوال بردن تعالیم تورات و تلمود مقدس چنین نابکاری ها کردند و قاصد و عاقد در بد نامی یگانه دولت- ملت "یهود" بودند! اصلاً شاید از دید یک خاخام سخت کیش، این رزمندگان حماس و یا حزب الله با همکاری سازمان های امنیتی جمهوری اسلامی بودند که چنین کردند و یا اصلاً مونتاز است و علی الخصوص چون از تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شده باید به آن مشکوک بود و حتما بدست کارشناسان داد تا بررسی شود و حتما حتما باید در شورای خاخامیت و شورای امنیت کشور و شورای تطبیق صوت با صدا! و تمامی شوراهای دیگر مورد تنقیق قرار گیرد!

ولی "صبرا و شتیلا" چه؟!

جنایت قتل آن پدر و پسر که با تیر اندازی های بی امان جانبان، در آغوش هم به خون غلتیدند چه؟!

جنگ غزه و جنگ ۳۳ روزه در لبنان را باید بر کجای دلمان بگذاریم؟!

باری اگر خودسری تبدیل به یک رویه و عادت جاری شد و سرکوب و ارباب رمز موفقیت، یقین بدانیم که یا دولتی مقتدر و مسلط ولی در سایه، زمام امور را در دست دارد و دولت قانونی و ظاهری، عروسکی کم اختیار- اگر نگوییم بی اختیار!- بیش نیست و یا بین مایه و ساختار آن دولت بر یک "ایدئولوژی شیطانی" استوار است!

حالا بیایید یک "نا کجا آباد"ی را فرض کنیم که در آن:

* جماعتی از ملت را بخاطر مطالبه حقوق قانونی و مشروع خود در یک تجمع مسالمت آمیز و آرام به فجیع ترین شکل ممکن کتک میزنند و تا آن جا که جا دارد گاز اشک آور و فلفل بخوردشان میدهند و آنها را جمعی یاعی و افسار گسیخته می خوانند!

* جمعی از همان ملت را بازداشت میکنند و در یک اردوگاه بی نام و نشان به فجیع ترین شکل ممکن آزار و اذیت میکنند و مثلاً در یک کانتینر که حداثر ۵ نفر ظرفیت دارد ۵۰ نفر فرو میکنند و آن افراد برای "قضای حاجت" باید تنها به چشم پاکي همراهان خود دل بسته باشند!

* افرادی در همین تجمعات به ضرب گلوله مستقیم کشته می شوند و این کشته شدگان را که عالم و آدم نحوه کشته شدنشان را دیده اند، "کشته سازی" می خوانند!

* سر کردگان این جماعت معترض که خود جمعی از رجال سیاسی و دینی آن کشور بوده اند را "سران فتنه" و "مزد بگیران بیگانه" می خوانند!

* نامدار ترین خواننده و موسیقی دان آن ملت را تنها به خاطر همراهی با جماعتی از ملت و خواندن ترانه ای حماسی در حمایت از آنان و در مذمت کسانی که آنان را سرکوب میکنند، "وطن فروش" می خوانند!

* جمع گسترده ای از رجال سیاسی و نمایندگان ادوار پیشتر مجلس نمایندگان آن کشور را به جرم "بند آوردن ترافیک" و "تبنای برای بر هم زدن امنیت

ملی" و "تلاش برای بر اندازی نظام"ی که خود در به ثمر نشستنش نقش داشتند، به زندان های طویل المدت محکوم میکنند!

* اس ام اس ها و خطوط مخابراتی و مراسلات پستی ملت را بر خلاف قوانین اساسی و عادی موضوعه آن کشور شنود میکنند و در مواقع مقتضی و هرگاه که مصلحت ایجاب کند و البته برای حفظ امنیت ملی! سرعت اینترنت را از همین لکنده ای که هست هم کمتر میکنند!

* شو های تلویزیونی برپا میکنند و بر آن نام مناظره میگذارند و در حالی که هر عقل سلیم و نفس نزیه واقف است که هر مناظره ای دو طرف دارد و یک مجری بی طرف!، این به اصطلاح مناظره ها یا طرف ندارد (همه از جمله مجری برنامه در مذمت یک طرف غائب سخن می گویند) و یا اصلاً شخص بی طرف ندارد (یک طرف به علاوه مجری در مقابل طرف دیگر هستند!) * به خوابگاه دانشجویان (و از قضای روزگار نخبه ترین هایشان) میرزند و با چماق و زنجیر و... آنچنان میزنند و آنچنان بر کف سخت زمین میکشندشان که تو کوبی به واقع "گوساله ها و بز گاله ها" بی را به قربانگاه میبرند!

و آنگاه که در رسانه ای هر چند اجنبی، فیلم این قربانیان و قربانگاه شان لو میرود، آنان که در هر مصادفتی عتاب و خطایی میکنند و به مشت آهنین باران دبروز و بدتر از دشمنان امروز را میرانند، یا سکوت میکنند و یا به ملامتی ملیح بسنده!

* روزنامه ها و مجلات و سایت های یک طرف ماجرا یا در توقیف اند و یا در گزند توقیف و لغو امتیازند و یا برای بقا و نان خوردن آنقدر به دامن خود سانسوری میفند که دیگر جز صفحه حوادث، مطلب مهیج دیگری ندارند! * در اتاق های بازجویی شان نصب شده "النجات فی صدق" ولی اگر صادق باشی و آن چرا که برای ملک و دین صلاح و ضروری میدانی بر زبان آوری، آن میبینی که دیدند!

* یک طرف ماجرا در چشم بر هم زدنی دستگیر و پس از مدتی حبس در انفرادی با پیجامه و دمپایی در مقابل سیمای ملی به محکمه برده میشوند، جمعی شان پس از سالها که یک جور دیگر فکر میکردند در مدت زمانی، دچار چنان تحولاتی فکری و دماغی میشوند که بر نکرده ها نیز اعتراف میکنند و جمعی دیگر که بر صراط نا راست خود میمانند! برای تادیب بیشتر بر عقوبت شان افزوده می شود. به ناگاه مسئول دستگاه قضا شان عوض می شود و به پادها می آید که قانون دادرسی آن "نا کجا آباد" ماده ۱۸۸ دارد که در آن از پخش تصاویر و نام متهمین پیش از اثبات قطعی جرم منع شده است!

* در همان راستای بند قبلی، کسانی که ۵۰ نفر را در کانتینری ۵ نفری تپانند، از بد روزگار فاش میشوند و به گفته خودشان دستگیر میشوند و به خاطر حفظ آبروی متهمین و تکمیل پرونده! نه پیجامه و دمپایی به پایشان میکنند و نه کچل شان می کنند و نه در رسانه ملی به سمع و نظر ملت میرسانندشان تا خدای ناکرده قبل از اثبات جرم آبرویی از کسی ریخته نشود و تعدی ای به حقوق متهمان صورت نگیرد! و تازه کمیته های ویژه ای از سوی تمام نهاد ها برای بررسی دقیق ماجرا و تدقیق در تمام اطراف داستان شکل می گیرد و حتی نام برخی از مسئولان دادگستر در پرونده فاش می شود ولی بخاطر مصالح عالیله دوباره همه چیز مسکوت میشود و احتمالاً باز عده ای "خودسر" یا.... دست اندر کار بوده اند!

حال از روی صدق دل قضاوت کنید که این فجایع گفته شده جز ناشی از یک "ایدئولوژی شیطانی"، می تواند خواستگاه دیگری داشته باشد؟!

جز این است که از روی شهوت قدرت و هوی نفس و بدون در نظر گرفتن "قاعده انصاف" و تنها بر اساس "قاعده النصر بالرعب" و با رویکردی ماکیاولی، این چنین اعمالی در این "نا کجا آباد" روی میدهد؟!

اگر مسلمانیم و عدالت خواه باید اقرار کنیم که "سلطه جویی" و "شکنجه و تعدی به حقوق" دیگران و "ریختن خون بی گناهان" و پیگیری نکردن ضاربین و شکنجه گران در هر کجا که رخ دهد مذموم و قابل توبیخ و اعتراض است. این اعمال در هر کجا عادت شود و حرمت خون و آبروی آدمیان به پیشیزی گرفته شود مطمئن باشیم که "ایدئولوژی شیطانی" در آن جا حکم فرماست.

اندوه بیشتر از آن است که قرآنی شیطانی از مکتبی رحمانی دست افزار عده ای کوتاه بین و خدا نترس شود که بقا و دوام دوروزه خود را بر هر حقیقتی و آیینی برتری دهند.

حکمت استغنا و خصلت سبز بودن

داریوش محمد پور

کسی نمی‌تواند به زور و زر و با ارباب دل از مردم برباید. جلب قلوب با زور سرنیزه و با تهدید مستمر میسر نیست. دو سه روزی شاید بتوان با فشار روانی بی‌امان، این مسند و منصب را نگاه داشت. اما این استمرار، جاودان نمی‌شود. هر چه برای میسر و مقدر ساختن این بساط کوشش شده و خون دل خورده‌اند، برای از میان رفتن‌اش کوششی لازم نیست: «اینما تکونوا یکدرکمک الموت ولو کنتم فی بروج مشیده»

پس از این همه ماه که از دمیده شدن روح آگاهی در ملت ما گذشته است، خوب است بپرسیم که چه اتفاقی افتاده است و چه چیزی فرق کرده است؟ به کجا قرار بود برسیم که نرسیده‌ایم؟ همیشه می‌توان ادعاهای بزرگ داشت و توقعات عجیب و غریب. همیشه می‌توان گفت که «چرخ بر هم زرم از غیر مرادم گردد». همیشه می‌توان گفت: «عالمی دیگر بپای ساختن وز نو آدمی». این‌ها همه شدنی است. اما آنچه در دست است چیست؟

برای این‌که پاسخ این پرسش را روشن‌تر ببینیم، شاید بهتر باشد از چشم طرف مقابل، از نگاه مدعی و از منظر حریف به ماجرا بنگریم. واقعیت این‌هاست: حریف تا به امروز با اتکاء به نیروی نظامی و امنیتی، به استظهار ثروت و قدرت، همچنان خود را در مقامی که بوده حفظ کرده است. کمیت آن قدرت، کمابیش تغییری نکرده است. کیفیت‌اش؟ به جرأت می‌توان گفت که رخنه‌های عظیمی در کیفیت آن قدرت افتاده است.

و این معنا حتی بر زبان عالی‌رتبه‌ترین مقامات اردوی مدعی نیز جاری شده است (بگردید در وب و اخبار؛ یافتن‌اش کار ساده‌ای است!). حال پرسش این است: جنبش سبز به کجا می‌خواست برسد که نرسید؟ من فکر می‌کنم جنبش سبز بذرهایی کاشته است که تا حریف بخواهد از خواب خرگوش بیدار شود، این بذرها درخت‌های توتمندی شده است. همین که ابهت دروغ شکسته شده است، ظفرمندی بزرگی است. همین‌که لودگی در لباس عالی‌ترین مقام اجرایی سیاسی کشور، دیگر امری عادی تلقی نمی‌شود و مردم روی از آن بر می‌گردانند، اتفاق بزرگی است.

همین که خیل حبس‌دینگان و مصیبت‌زدگان این غائله، باز هم در میان مردم حرمت و عزت دارند و طرف مقابل روز به روز از حرمت‌اش کاسته می‌شود و تنها به اعتبار زور و از عاب خودش را بر پا نگه داشته است و نمی‌تواند خود را در دل مردم جا دهد، حکایت از پیروزی غریبی دارد (و تمام ابزارهای سرکوب و تضییع حقوق و محرومیت‌های مختلف به دستان صاحب قدرتی بوده که هنوز همان قدرت کمی و ظاهری را دارد).

بگذارید مقصودم را خلاصه بگویم. طرفی که مدام لاف پیروزی می‌زند، برج و بارویی شکسته و سوارانی نفس‌بریده دارد چون به محض این‌که اندک نشانه‌ای از فتور در این آرایش قدرت مادی و ظاهری پدیدار شود، ناگزیر باید عطای قدرت و مقام را به لقایش ببخشد. ماجرا ساده است: کسی نمی‌تواند به زور و زر و با ارباب دل از مردم برباید. جلب قلوب با زور سرنیزه و با تهدید مستمر میسر نیست. دو سه روزی شاید بتوان با فشار روانی بی‌امان، این مسند و منصب را نگاه داشت. اما این استمرار، جاودان نمی‌شود. هر چه برای میسر و مقدر ساختن این بساط کوشش شده و خون دل خورده‌اند، برای از میان رفتن‌اش کوششی لازم نیست: «اینما تکونوا یکدرکمک الموت ولو کنتم فی بروج مشیده».

کسانی که خود را خواب خرگوش می‌دهند و نام مطالبات ملت را فتنه می‌گذارند و تقاضای بی‌رنگ و رونق شدن بیدادگری و ریاکاری را اغتشاش می‌نامند و از هیچ بهانه و فرصتی برای رنگ‌آمیزی و صحنه‌سازی فروگذار نمی‌کنند، قاعدتا می‌دانند که اگر دعوا تنها بر سر قدرت پنج‌روزه دنیا بود، این جنبش درست همان روز ۲۲ خرداد، شکست خورده بود. این اشتباه محاسباتی طرف مقابل از آنجا ناشی می‌شود که فکر می‌کند کسانی که در برابر او ایستاده‌اند، طمع در منصب و کرسی‌اش دوخته‌اند، غافل از آن‌که پرسش و مطالبه بسیار ساده‌تر از این‌هاست: در همان جایی که نشسته‌ای، خوب باش، آقا باش، عزت داشته باش، دادگری کن و ریشه‌ی ستم و دروغ و ریا را برکن. اگر این کار از تو ساخته است، باش و تاج سر همگان باش. اگر نمی‌توانی دادگستری کنی و تنها انتظار داری مردم خرد و ایمان‌شان را مرعوب و منکوب اراده و مشیت‌ات بدانند، پیشاپیش شکست خورده‌ای حتی اگر هنوز بر اریکه‌ی قدرت تکیه زده‌ای:

گره به باد مزمن، گرچه بر مراد رود

که این سخن به مثل مور با سلیمان گفت

و در این داستان سلیمان، و قصه‌ی موران و حکایت باد، عبرت‌ها هست و مثل‌ها

تاوان شعور

برای کاوه کرمانشانی

عارف نادری

یکی از مفاهیم بنیادینی که به قدمت تاریخ بشر مورد تأمل و جدل قرار گرفته و هنوز نیز همه‌ی مسائل و مفاهیم دیگر حول و حوش آن می‌چرخد، فهم و جستجوی حقیقت است. زیرا انسان نیازمند و تشنه‌ی حقیقت می‌باشد و حقیقت نیز برآیند و حاصل دانایی است. موضوعی که جوهر همه‌ی آرمان‌ها و آرزوهای رئال و رمانتیک بشر است. بنابراین هدف نهایی انسان شناخت و فهم پدیده‌هاست و این مهم نیز فلسفه‌ی وجودی همه‌ی مسائل و سوژه‌های انسانی و طبیعی می‌باشد. لیکن با وجود تمام این رنج‌ها که انسان برای دست یافتن به حقیقت تقبل کرده و طاقت می‌آورد عجیب آنست که کمتر کسی آماده است با حقیقت روبه‌رو شود و نسبت بدان ادای دین نماید. اینجاست که حقیقتاً، "حقیقت تلخ است". حتی از جنبه‌های دیگر، حقیقت یا به عبارتی دیگر درک و فهم موضوعات و مسائل مرتبط با آن، فی‌نفسه رنجی عمیق و طولانی در پی دارد، مسئله‌ای که سبب گردیده است فهم حقیقت، هم‌تراز و مساوی با رنج، هزینه و چالش‌های بی‌شماری باشد. مقوله‌ای که اکثریت جامعه انسانی ما را بر آن داشته است که به بهانه‌ی "واقعیت چیزی دیگر نیست"، از زیر بار واقعیت و حقیقت مسائل موجودشان شانه خالی کنند و برای عدم جسارت و غیاب اراده جهت رودررویی با حقیقت، بهانه‌تراشی و مصلحت‌اندیشی کنند.

عامل دیگر چنین وضعیتی، تعریف و تفسیر حقیقت از منظر و نقطه‌نگاه منافع و مصالح فردی است. یعنی "حقیقت" با "منفعت شخصی" سنجیده می‌شود و این منافع محدود فرد یا اقلیتی کوچک است که وجدان و نیکی و پاکی کردار، پندار و گفتار را تبیین می‌نماید. شرایطی که جای حق و ناحق را عوض می‌کند و راستی را کذب و دروغ را حقیقت می‌نمایاند و سعی در نهادینه ساختن آن دارد. به طوری که تحت عنوان "منافع" و "مصالح"، هرگونه تردیدی را نسبت به حقیقت ساخته و پرداخته خود، انکار و طرد کرده و اجازه هیچگونه شبهه و پرسشی را نمی‌دهد. محیط و وضعیت و فضایی که تنها می‌تواند دل به حقیقت ترسیم شده و مجسم ساخته‌اش سپرد. زیرا بالعکس آن، یعنی تأمل در اساس و فلسفه پدیده‌ها و رویدادها، دربرگیرنده‌ی رنج و بهایی خارج از طاقت فرد یا جمعیتی محروم از قدرت است. در وضعیت و روندی اینگونه، انسان حساس، مسئول و برخوردار از اندیشه‌ی حق‌طلبانه در مقابل پدیده‌ها و قضایای پیرامونش که برآیند نگاه موشکافانه، دگراندیشی و دقت‌نظر است همیشه به گناه بهرمندی و برخوردار بودن از شعور و قدرت فهم و تفهیم، قربانی خداوندان گفتمان حقیقت مطلق می‌گردد. واقعیتی که نام "نخبه‌کشی" بر آن نهاده شده است. این مقوله نیز ارتباط با قدرت حاکم دارد، زیرا قدرت مطلقه خود را صاحب تام‌الاختیار حقیقت و مشروعیت می‌شمارد. توهمی که از سرسپردگی نیروهای تحت‌المر و ثروتهای کلان تحت اختیارش ناشی می‌گردد. توهمی که تراژدی و جنایت و سبعاثیت مخلوق همیشگی آن بوده است. قدرت مطلقه همیشه در صدد است که همه چیز در انحصار و کنترل و خدمت او باشد و این نیز بیانگر چستی افسار گسیخته‌ی قدرت فارغ از نظارت است. بنابراین نیاز مداوم به وجود قربانی دارد، قربانی‌ها نیز نخبگان و صاحبان اندیشه هر اجتماعی، یعنی مرجع‌های فکری و قوه تعقل جامعه هستند. وضعیتی که گاه‌ها در جوامع نخبه‌کش، انسان را به این اقتناع می‌رساند که "خوشبخت آن کسی است که توان فهمیدن ندارد"، یا اینکه پیامد آن همرنگ کردن خود با توده، یا طریق سکوت و سرگرم شدن به امور شخصی خویش را برگزیدن است.

اندیشیدن متقارن استقلال است. خصلتی که توریته‌ی اقتدار طلب را زیر سوال برده و امکان خلاقیت و تجدد از ادانه را ممکن می‌سازد، یعنی وجود داشتن، زنده بودن و پویایی.

بنابراین قاعده می‌توانیم انسان‌های فعالی که ما آنها را افراد بصیر و فداکار دانسته و خداوندان قدرت در همه‌ی ساختارها و سیستم‌های انحصاری آنان را تهدید، اغتشاشگر و جاهل به حقیقت معرفی می‌کنند، اکثر اوقات نیز با نسبت دادن انواع و اقسام برجسب‌ها آنها را منزوی و حاشیه‌نشین ساخته و در نهایت بیرحمی سعی در به انفعال کشیدن آنان در عرصه‌ی حضور و عمل دارند، روح حقیقت و جان حرکت و دینامیسم همچنان بودن و همچنان ماندن هستند، یعنی استمرار مستمر حقیقت...

همچنانکه "فوجیک" می‌گوید: "حقیقت پیروز می‌شود، ولی به یاری جدی ما نیازمند است".

Gerus46@yahoo.com



آخرین حلقه بی اعتباری حاکمیت یکدست شهرام رفیع زاده

جناب حاکم در روزهای اخیر دور تازه ای از فشار بر احزاب سیاسی منتقد را آغاز کرده و از جمله تلاش می کند تا احزابی چون "مشارکت"، "اعتماد ملی" و "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" را منحل کند.

محمد عباس زاده مشکینی دبیر کمیسیون ماده 10 احزاب درباره آینده احزاب اصلاح طلب که دفاتر آن ها در نخستین روزهای پس از انتخابات در اقدامی غیر قانونی از سوی نیروهای امنیتی پلمپ شده و بسیاری از اعضایشان بازداشت شده اند گفته: "پرونده برخی از اعضاء و برخی از احزاب از جمله حزب مشارکت و اعتماد ملی مرجع قضایی تحت بررسی است و طبیعتاً تکلیف آن ها در مرجع قضایی مشخص خواهد شد."

در ماه های گذشته نیز نیروهای امنیتی از تشکیل کنگره حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب ممانعت کرده اند آن هم در حالیکه در تمام ده ماه گذشته به رغم انتشار اخبار جعلی علیه این احزاب، جناب حاکم هرگز نتوانسته دلیل، سند یا مستندات که حتی در قوه قضائیه همسو با خود قابل پذیرش باشد، ارائه کند.

اینکه سرانجام جناب حاکم احزاب اصلاح طلب را منحل اعلام کنند یا نه، البته در حاکمیت یکدست فعلی اقدامی غیر عملی نیست چرا که همین ها از گذشته تاکنون صدها روزنامه و نشریه را به شکلی غیرقانونی توقیف و هزاران نفر را چه در سال های گذشته و چه در ده ماه اخیر بازداشت و شکنجه کرده و حتی برای رسیدن به رویاهای قدرت طلبانه خود با کشتار شهروندان، کابوس های عمومی آفریده اند.

با آنکه انحلال غیرقانونی احزاب در ایران سابقه ای دیرینه دارد و در سه دهه گذشته بارها تکرار شده اما آنچه اکنون درحال رخ دادن است تصویر روشن تری از خواب سیاهی را به ما می نمایاند که حاکمیت یکدست برای ایران و ایرانیان دیده و آن خواب سیاه چیزی نیست جز نابودی جامعه مدنی، فعالیت مدنی و هرآنچه رنگی از مدنیت با خود دارد و بازگشت به "جامعه بدوی".

نگاهی حتی مختصر به رویدادهای پنج سال اخیر فهرست بلندبالایی از سناریوها و اقدامات سازماندهی شده حاکمان علیه "جامعه مدنی" را به ما نشان می دهد. وقتی در سال 84 با سازماندهی نظامیان و در اقدامی مشابه با کودتای انتخاباتی 22 خرداد، رویای چندین ساله حاکمان برای یکدست سازی قدرت با رساندن محمود احمدی نژاد به ریاست دولت بر آورده شد، آن ها نابودی جامعه مدنی را از جوان ترین جلوه مدنیت در ایران یعنی آن جی. او ها آغاز کردند. مصطفی پور محمدی، کسی که سال ها در مقام قائم مقام وزارت اطلاعات در وزارت کشور بود، مجری نابودی آن جی. او ها شد.

اما ماجرا تنها به "قطع کمک های دولتی به آن جی. او ها" و "تشدید محدودیت ها" محدود نماند. تبلیغات گسترده حاکمیت علیه آن جی. او ها شدت گرفت و حاکمان این سازمان ها را به "براندازی" و "ارتباط با بیگانه" متهم کردند. در مرحله نهایی هم با انحلال بسیاری از آن جی. او ها، شماری از چهره های فعال در فعالیت های مدنی را بازداشت و محاکمه کردند که بازداشت برداران علایی، دو پزشک فعال در مقابله با بیماری ایدز از آن جمله است.

موج دیگر برخورد با جامعه مدنی برخورد حاکمیت با تشکل های صنفی است. برخورد با "سندیکای کارگران شرکت واحد" و بازداشت فعالان کارگری تنها یک نمونه از تلاش حاکمان برای نابودی تشکل های صنفی است، چنانکه ده ها تشکل صنفی دانشجویی و از جمله شمار قابل توجهی از انجمن های اسلامی، دفتر تحکیم وحدت، و کانون های فرهنگی دانشجویان.

"کانون صنفی معلمان" و "سازمان معلمان" دیگر تشکل های صنفی بودند که از سوی حاکمیت یکدست مورد تهاجم قرار گرفت و بسیاری از معلمان عضو این تشکل های صنفی بازداشت، توبیخ یا از کار برکنار شدند.

تشکل های صنفی چون "کانون نویسندگان ایران" نیز که در همه سه دهه گذشته تحت فشار بوده و حتی شماری از اعضای آن چون محمد مختاری و محمد جعفر پوینده در جریان قتل های زنجیره ای نیروهای امنیتی کشته شده بودند، در چندسال اخیر تحت فشار مضاعف قرار گرفتند. حاکمیت یکدست حتی به "انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران" نیز رحم نکرد و فراگیرترین تشکل صنفی روزنامه نگاران در سال های اخیر، به دستور دادستان معزول تهران پلمپ و ده ها روزنامه نگار بازداشت شدند چنانکه شماری از آن ها و از جمله بدرالسادات مفیدی همچنان در بازداشت هستند.

برخورد با نهادهای مدافع حقوق بشر، بخش دیگری از تلاش حاکمیت یکدست برای نابودی نهادهای مدنی در ایران است که غیر از بازداشت فعالان حقوق بشر از سال 87 با پلمپ دفتر کانون مدافعان حقوق بشر اوج گرفت و در ماه های اخیر با بازداشت گسترده فعالان "کمیته گزارشگران حقوق بشر" و "مجموعه فعالان حقوق بشر" ادامه یافته است.

اکنون نیز نوبت به احزابی رسیده که در دو دهه گذشته و در زمان استقرار جمهوری اسلامی شکل گرفته اند. بازداشت ده ها عضو احزاب مشارکت، مجاهدین انقلاب و حزب اعتماد ملی به "اتهام فعالیت های انتخاباتی" و حتی انحلال احتمالی و غیر قانونی این احزاب به رغم ذات تراژیک نابودی مدنیت در ایران، جلوه ای کمیک نیز به بدویت حاکمان داده چرا که بی اعتباری حاکمیت یکدست را عمومی می کند، چنانکه کودتای انتخاباتی 22 خرداد نیز باقی مانده اندک اعتبار حاکمان بر ایران را بر باد داد. آن ها باید بدانند در عصر انفجار اطلاعات و آگاهی و در دریای متلاطم روابط بین الملل، با پول نفت مردم ایران می توانند از تسبیح تا خودروی ضد شورش و حتی بمب کثیف هسته ای بخرند اما "اعتبار" را هرگز

که دریایی از معانی را از آنچه این روزها بر وطن ما رفته است، به نظم و عبارت می کشد. قدرت داشتن و باد در کف بودن، حکایت کسانی است که قدرت دارند، اما در دل ها جای ندارند. دل های آدمیان را نمی توان پیوسته با فریب رام کرد. چیزی در نهاد آدمی هست که دیر یا زود، فریب و دروغ و نیرنگ را می خواند. چیزی در عالم هست که دیر یا زود، کشته های آدمیان را بر آفتاب می اندازد:

در زمین مردمان خانه مکن
کار خود کن، کار بیگانه مکن
از مکافات عمل غافل مشو
گندم از گندم بروید جو ز جو
قلب پهلو می زند با زر به شب
انتظار روز می دارد ذهب
با زبان حال، زر گوید که باش
ای مژور تا بر آید روز فاش

نکته بسیار ساده است: تقلب کردن، شاید آخر الامر شدنی باشد و بتوان همهی راه های احراز تقلب را مسدود کرد و خلاصه جان سالم به در برد. اما داوری داور را چه می کنند؟ این هم قلب و دغل در کار او را چه می کنند؟ از آن جا هم گریزی هست؟ سکه های فلزی را شاید بتوان مدتی خرج کرد، اما این سکه های تقلبی همیشه و همه جا خرج کردنی نیست. آن کس که این سکه را به بازار آورده، خودش بهتر می داند که جایی بالاخره باید این سکه های جعلی را دور بیندازد و دست طلب و تمنا به سوی طلای راستین دراز کند! تمام سر پیروزی سبز بودن در همین است.

۱. ساده لوحی و خیال بافی است اگر کسانی گمان می کنند جنبش سبز یعنی همین شلوغی خیابان ها یا ناکامی و نابودی جنبش سبز یعنی این که «درگیری» یا «زد و خورد» در جایی نباشد؛ اتفاقاً پیروزی جنبش سبز دقیقاً به همین است که هیچ درگیری و زد و خوردی نباشد، اما بیدارگر و دروغ گوی ریاکار دیگر هیچ حرمتی و عزتی نداشته باشد و ستم دیدگان بیش از پیش عزیز باشند: عزیز مصر به رغم برداران غیور / ز قعر چاه بر آمد، به اوج ماه رسید! ببینید سرنوشت تمام کسانی که احکام حبس های سنگین به نامشان می خورد. ببینید چقدر عزت می بینند؟ شاهد از این آشکارتر؟

۲. پیروزی راستین از آن کسی است که دل های مردمان را به خلق نیکو و به درستی و راستی به دست می آورد نه کسی که به تهدید و درشت گویی و درشت خویی و خط و نشان کشیدن برای مردم می خواهد پایه های کرسی لرزان خود را محکم کند: به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر / به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را!

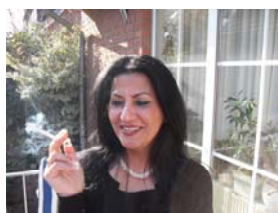
۳. این بازی، بازی درازی است. این قصه هیچ وقت قرار نبود یکشنبه تمام شود. ملت ما تازه رموز این بازی پر نیرنگ را آموخته است و هر روز ترفندی تازه را برای نقش بر آب کردن حیل های کهنه ی حریف رو می کند. اما فغان از روزی که بخت و اقبال از صاحب قدرت برگردد. سلیمان زمان هم اگر باشد، ملک و دولت را از کف خواهد داد. دنیا، دنی است و رفتنی

۴. مدعی تمام هیبت و حشمت اش را مدیون همین ساز و برگ قدرت دنیایی است. بگویند که اگر همین ها را نداشته باشید، به استظهار چه نیرویی می توان دل های آدمیان را جلب کرد؟ کسی که ستم می کند (و می داند که ستم می کند)، اگر ایمان داشته باشد یا ایمان بیاورد، همان لحظه دست از ستم گری می کشد (بخت اش اگر یار باشد و عنایتی اگر همراهش شود). و مهم ترین ابزار سنجش ستم همانا این است که ببینی آن که قدرت دارد و ثروت و امکانات ستم کردن دارد (حبس و زجر و قتل و شکنجه و تبعید از کسانی که ابزارش را ندارند ساخته نیست)، آیا هنگام استفاده از این ها پر هیز و تقوا دارد یا نه؟ از خدا می ترسد یا از بنده ی خدا؟

دل در گرو هوس دنیا دارد یا پروای آخرت؟ ستم با قدرت نسبتی محکم و استوار دارد. غالب آن است که ضعفا مظنون به ستم گری نیستند و قدرت مندان همیشه در مظان تهمت ستم اند و اتفاقاً خود آن ها باید در رفع این اتهام جهد بلیغ کنند (نه این که انتظار داشته باشند زیردستان شان کوشش کنند تا این اتهام از آن ها رفع شود) و در برابر این اتهام فروتنی پیشه کنند. مثل روز روشن است که اکنون ستمگران در برابر فریاد بیدادخواهی و اتهام ستم گری به خود چه می کنند! استغنا یعنی همین که هیچ قدرت مادی و ظاهری در کفایت نباشد اما چنان استظهار به عنایت حق و راستی و درستی داشته باشی که سر در برابر هیچ حشمت و دولتی فرود نیآوری. این است که سبز بودن، استغنا هم می آورد:

چه هوایی به سرش بود که با دست تھی
پشتت با بر هوس دولت دنیا زد و رفت!

هنر

زبان بریده های شب
شهلا بهار دوست

1

واژه امشب جنون گرفته!
چشم ماه را، گمانم خون گرفته
تن عاشقم لرز گرفته
هوای خانه بوی عود گرفته

2

وقتی که نبود، مدام با خیالت روی خطها بیا بیا می کردم
اما حالا، چگونه خیالم را روی خطها جابجا کنم؟
آه ه ه بیچاره حروف، چه روی سطرها سرگردانند
بیچاره من، هنوز در آسمان تو پر می زنم
با سپیدت بال بال می زنم

3

می خوانم
بکروز می آیی
می دانم
داغ تر از من
طراوت خواب در بلورهای شب می شوی
بکروز می آیی
می دانم

4

کف پاهایم، شن داغ می خواهد
حالیم می کند، هی ی ی دل سفر می خواهد
می گویم :
هی ی ی دلم، سفر با یار
یار با هوا خوش است
ما را چه به سفر!
آرام بنشین
خطی بنویس

5

با تو
دیگر فقط با تو
بی ابرهای هرزه ی ولگرد
سطر به سطر خیال را هاشور می زنم

6

رویای سبز، من
اولین هوشیاری به جانبی بیکران
خواهیدم، پریدم، در تاکها دویدم
کهنه، نو کردم
تنم را سرخ، کیود کردند
نازک بودم، شکستم
مدام روی خطهای مرطوب
تو را تا آغوش زیتون
روی موهای سیاه نشاندم
سخت بودم، هستم
خاطرم هنوز خراب است
بیا، بیا، با سخاوت بیا
مرا به واژه ای سنجاق کن
در هوایم، هوایی بساز
بگذار عاشقت بمانم

ماندانا زندیان



یک دست جام باده و یک دست زلف یار
رقصی چنین، میانه ی میدانم آرزوست
مولوی

حقیقت دارد که تو می توانی
با دست های من
سه تار قلم مو را بنوازی
و نُت های رنگ پریده را
فیروزه ای کنی
(باید بسیار زیسته باشی
که این همه از آسمان
آکنده ای)

حقیقت دارد که من می توانم
با شعر های تو
با باران مشاعره کنم
و بند نیایم
(باید بسیار گریسته باشم
که این همه در واژه های تو
غوطه ورم)
تا من بنفشه ها را
میان شب های زمستان
قسمت کنم ،

تو یک خوشه انگور به صدایت
تعارف کن
خطی از شعر هایت را که بخوانی ،
سال ، تحویل می شود
حقیقت دارد که در حضور تو
بودن
همیشه از نبودن زیبا تر است .

پنج خنج حسین شرنگ

*به شقایق قنبری و بابک خیاچی

من چاهام افتاده توی بز

سفره‌ام زیر زمین

بع بع می‌کند

سر این نان را ببر

دیگر علف نمی‌خورم

دیگر دانش زندگی

در شاخ‌هایم نمی‌خارد

از شکوه مرغزاران در گلو

آوازی شکسته دارم

می فروشم به ریسمان و سطلی

که چرخ گیج‌ام را

جرعه‌ای ژرفا دهد

جرعه‌ای ژرفا

برای فراموش کردن آسمان

*به فرشته رئیس دانایی و ارغوان

هفتاد سر در آورده ام

یک از یک خیره تر

گریبان‌ام خیال نخل در شب هوشا

سرهای افشان ام

سرهای سر انداز

خوشه ی پروین را تاب هذیان می‌کنند

آسمان پیش چشمان‌ام تاب می‌خورد

زمین گیج زیر پایم

به آسمان می‌خورد

نه بنگ خورده ام

نه رخ بر رخ پری مالیده ام

دهان‌هایم به هفتاد زبان

لن ترانی می‌خوانند

کنجی در زندان خرد

آینه‌ای کور

دارد نشخوارم می‌کند

سر در نمی‌آورم

*به آرزو اعظم پناه

جگرم لای دندان‌هایم

دلم زیر پایم

مغزم توی مشت ام

بد جوری به خود شبیخون زده ام

خون‌ام شب را پرده ی لاله‌ها کرده

صحرا می‌چکد از ده انگشت ام

کسی نیست

کسی نیست که دست‌های مرا با عصب‌های کلافه‌ام ببندد

مرا به جرم پاره پوره کردن خود

بگیرد بیاندازد آنجا که رب نی انداخت

آنجا من با نی رب

چنان نوایی نوازم که فیل‌های کشته

الفیل بخوانند

نهنگ یونس سر به صحرا گذارد

زبان‌ام خمیر آسیایم

*به پدر معاصر فیلم‌های هندی : آمیتاب بچن

یک جوجه توی تخم چپ ام

جیک جیک می‌کند

قوقولی قدقد لی لی قوقو قدقداس

سر و دلم سر جوجه سر هم داد می‌کشند

تخم راستام افتاده از ترس

قل می‌خورد از پلکان معبد پایین

تویش بچه ببری با پنج ناشی

خنج می‌کشد بر عینک کبرایی

تاووسی می‌خرامد

میمونی واژگون

دست بر شکم

از خنده تاب می‌خورد

*به فریبا و محمد رضا اسکندرپور

قرار بود قار قار کنم

قرقره کردم کلاغ را

پورچ

سیاهی از سر زبان‌ام پرید

نشست سر زمستان

نک زنان به برف کهنه

دهان‌ام پر از بلبل و تژ است

سر آمد زمستان

بوسید

بهار سر زبان‌ام را

